

احوال حضرت سیدنا جدین علیه السلام

نیز بدون اجازت مالک خودشان نمی توانند روزه مستحب بگذارند و از این مطلب عدم تکمیل عقل جماعت و تکلیف بنیائین و اطاعت ایشان با کت شویهر باز نموده اید و دیگر میمان بفرمان صاحب و رفیق خود نمی توانند روزه از روی تطوع و میل خویشین بدارد بلکه باید باذن اجازت نیز بان باشد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است هر کس بر قومی نازل شود یعنی منزل جماعتی نزل نماید جز بدستوری ایشان تطوعاً نباید روزه بدارد و اما صوم تا دین چنان است که کودک را مادامیکه مر ابق نباشد محض آموزش کاری و عادت دادن بروزه امر بنیائیند و این روزه بروی واجب نباشد و همچنین است حال آنکه سبب حدوث عتی از اول روز افطار نماید و از آن پس و این روزه روزی داشته حاصل گردد و با سواک بشود بقیه آن روز را این محض واجب است یعنی این سواک نمودن کفن بروی فرض نباشد و بر این سواک است حال شخص سافر که چون در اول روز چیزی ماکول دارد و از آن پس غسل و محل خویش فراز آید محض واجب بقیه آن روز را سواک نمایند لکن این سواک بروی واجب نیست و آیم ابا بصیر یعنی روزه که سباح است و باطل نمیشود پس هر کس از روی فراموشی من غیر تقصیر اضطراری نماید و روزه را بشکند و با کول و مشروب درین بیاید خدای بر او مباح کرده و پاداشش روزه دارد و با بد و آن روز آید نباشد و اما روزه شخص مسافر و مریض یا ناعا سیر یعنی فقهای عامه در چنین روزه با اختلاف رفته اند جماعتی حکم بصوم نموده اند و کرده ای گفته اند نباید روزه بدارد و بعضی بر آن عتدت رفته اند که اگر خواهد روزه بدارد و اگر خواهد افطار نماید اما متقدمان آن است که در هر دو حالت بیامت بیایست افطار کنند اگر در حالت مرض یا مسافرت روزه بدارد قضای آن روز بر او واجب باشد چه غذای غر چهل در کتاب خود میفرماید هر کس از شما را بخوید یا سافر باشد یعنی در ایام رمضان المبارک پس بروی واجب است که در ایام دیگر یعنی بحیراه رمضان روزه بدارد یعنی با بقدر که در رمضان المبارک افطار کرده است در ایام دیگر روزه بدارد و قضای واجب بجهل آورد پس از نفس آید شرفیه معلوم میشود که هر کس در این دو حالت باشد روزه بر او واجب نیست و اگر بکیر از جهل یا بجای نیآورده است بلکه قضای آن در زمانیکه سمنوز نیست بروی فرض و واجب خواهد بود مع آنکه شایسته فرموده روزه بر چهل قسم است و اگر بعضی اشارت فرموده اند که خصوصاً در حصر و انحصار باشد بلکه محض قنیه سائل بود که بدانند با نظیر که او را کمان افتاده است نیست بلکه ایام متعدده دارد و در کتب فقهاء عظام طحا و مفصلاً مضبوط است در کتاب کما و العالم از جمله است بجا را الا فله مسطور است که شخصی در حضرت امام زین العابدین معروض داشت که اینه این طواف در این بیت از چه زمان و چگونه بوده است فقال اما بدو هذا الطواف بهذا البيت فان الله تعالى قال للملائكة اني جاعل في الارض خليفة فقالن للملائكة اني رب اخليفة من غيرنا من يفسد فيها ويسفك الدماء ويحصدون ويقتلون ويتباغون اي رب اجعل ذلك الخليفة منا فنحن لانفسد فيها ولا نسفك الدماء ولا نتباغض ولا نتحاسد ولا نتباغى ونحن نسبح بحمك ونقدسك ونطيعك ولا نعصك قال الله تعالى اني اعلم ما لا تعلمون قال فظنن الملائكة ان ما قالوا ردعنا عنه عز وجل واته قد غضب عليهم من قولهم فلا ذوا بالعرش ثلاث ساعات فنظر الله عليهم

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الزاویٰ ناصری

الرَّحْمَةُ عَلَيْهِمْ فَوَضَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَحْتَ الْعَرْشِ بَيْتًا عَلَى أَرْبَعِ أَسْطُورِينَ مِنْ زَبْرَجَدٍ وَعَشَائِرَ
بَيَّا قَوْلَهُ حَمْرَاءَ وَمَعَى الْبَيْتِ الضَّرْحُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ طُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ وَدَعُوا
الْعَرْشَ فَطَافَ الْمَلَائِكَةُ بِالْبَيْتِ وَتَرَكُوا الْعَرْشَ فَصَارَ أَهْوَنَ عَلَيْهِمْ وَهُوَ الْبَيْتُ
الْمَعْمُورُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَرُدُّونَ فِيهِ
أَبَدًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مَلَائِكَةً فَقَالَ ابْنُوا لِي بَيْتًا فِي الْأَرْضِ بِمِثَالِهِ وَقَدْرِهِ فَأَمَرَ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ خَلْفِهِ أَنْ يَطُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ كَمَا يَطُوفُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ
امام زین العابدین علیه السلام فرمودیدایت طواف این خانه چنان بود که خدای تعالی باورش تکان فرموده‌ها
من در زمین خلیفه و نایب من ابی تهر میگردانم ملائکه عرض کردند آیا بیرون از جنس ما بود خلیفه در زمین قرار میدهد
آنان که در زمین کار بنیادی و فساد و خون ریزی و غنا و حسد و بغض و کینه و ری و سرکشی با پی برند این پروردگار
این خلیفه را از ما مقرر فرماید چه در زمین فساد نکند و شک و کینه و بغض و حسد و بغض و سرکشی با فرمانی روز
نکرد اینیم و با جمله تسبیح و تقدیس و اطاعت تو باشیم و عصیان تو نور زهر باشد ای تعالی در پاسخ فرشتگان فرمود
جان من میدانم چیزی را که شما نمیدانید از این خطاب خطاب ملائکه را چنان رفت که آنچه در پیشگاه خالق مبرود
بعضی رسیده اند از روی علم و ادب بود و خدای را از این کار و کردار ایشان غضب نخواستند پس از کجا
هول و وحشت و زاری و ضراعت و سماعت پناه بعرض آوردند اینوقت پروردگار قهار بر ایشان نظر غایت
ثبوت رحمت آمد و در زیر عرش خانه بر چهار ستون زبرجد که با قوت سرخ پوشش داشتند برای فرشتگان
پای داشت و بیت الضراح نام نهاد آنجا با ملائکه فرمان کرد باین طواف و عرش را بگذارید پس
فرشتگان طایف بیت الضراح و تدارک عرش کردند و این کار ایشانرا سلسله افتاد و اینخانه همان بیت المعمود
است که خدای تعالی در قرآن مجید یاد فرموده و هر روز و شب هفتاد هزار ملک بدون این بیت می‌دویدند
باره هرگز آن عود نمی‌گیرد پس از آن یزدان و دو دوست کابیر انکیزش فرمود و فرمان کرد که تا خانه برای من
در زمین بنیسان کشید باندازه و مانند این خانه پس از آن خدای فرمان داد تا آنکه از آفریدگان خدای در
زمین هستند در این بیت طواف و بند چنانکه اهل آسمان در بیت المعمود طواف میدهند در مجمع البحرین مرقوم
که ضراح بضم اول از مضارع یعنی مقابل و مضارعه میباشد و بیت الضراح در آسمان چهارم در محاذی عرش واقع
و در آسمان دنیا خانه است که بیت المعمود نام دارد و در محاذات ضراح است و هر کس بصدای حمله خوانده باشد
معنی است با جمله اخبار در بیت المعمود و ضراح متعدد است و الله تعالی تجلیق الاحوال اعلم و جم در کتاب
سما و عالم سطور است که ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه روایت کرد که قال قلت
لای عبدی سلام الله علیه لیر صناد الطواف سبعة اشواط قال لان الله تبارک و تعالی
قال للملائكة اني جاعل في الارض خليفة فرددوا على الله تبارک و تعالی و قالوا اجعل فيهم
يغنيهم و كيفك الدنيا قال الله تعالی اني اعلم ما لا تعلمون و كان لا يجهم عن نور فجههم
عن نور سبعة الالف علم فلا ذوا بالعرش سبعة الالف سنة فرجههم و قاب عليهم و جعل لهم

احوال حضرت سیدالتاجین علیه السلام

۸۲۴

بیت

الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ الَّذِي فِي التَّمَا الزَّايِعَةِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً وَمَا وَضَعَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ تَحْتَ
الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَمَنَافِعًا لِلطَّوَافِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَاجْتِاعًا عَلَى الْعِبَادِ كَمَا كَانُوا يَتَوَلَّوْنَ
سفرنا بد بخت امام حسین سلام الله علیه عرض کردم از چه روی طواف بیت برهفت کردش تعزیر گشت و فرمود
از آنکه خداوند تبارک و تعالی با فرشتگان خطاب فرمود همانا من و روز من خلیفه معمر میفرمایم فرشتگان آن خطاب
بستطاب را از دریا بیخ درآیند و عرض کردند آیا در زمین کسی را مقرر میفرمائی که در آن کار بتبایه و فساد و فتنه
و خونباریزد خداوند عالم قادر فرمود همانا من میدانم چیزی را که شما ندانید و چنان بود که خدای تعالی فرشتگان را
از نور عظمت و فرود کبریا خود محبوب و محروم نمیداشت از پس این مخاطبات هفت هزار سال با هفت هزار ماه و ده عام
بر سال ماه هر دو اطلاق میشود اما هر روز نور جمال جلال خود بی بهره گذاشت پس فرشتگان هفت هزار سال
خود را بعرض سبای و غنیمت و نیابنده شدند اینوقت که کار رحیم برایشان رحمت آورد و برایشان بخشش و امرش
فرمود بیت المعمور را که در آسمان چهارم واقع است برای ایشان پیاپی و مقرر داشت و آنجا را مشایخ و مرجع و محل
اسن و امان ایشان گردانید بیت احرام را در زمین در زیر بیت المعمور قرار داد و برای مردمان مثابه و مرجع و مقام اسن
و ایمنی گردانید و طواف بیت احرام برهفت شوط و گردش بندگانه واجب گشت برای هر یک هزار سال که ملائکه در پیش
لاذیجسته بودند یک طواف واجب گردانید در تفسیر منج الصادقین مسطور است که چون گردانیدیم خانه نبی اکبر
بازگشت بآن بر ایمردان که هر سال از طرفی و جوانب متوجه آن شوند بجهت مناسک و هر چند آنجا می آیند همچنان
بآرزوی معاودت بآن باشند در روایت رسیده است که آنکس خود گردن بآن مکان تعدس موجب زیارتی
عمر و قصد عدم عود موجب قرب اجل است یا اینکه مراد بشایه موضع ثواب است که مردمان بسبب ای مناسک حج
و عمره مشاب میشوند و محل اسن و ایمنی است از آنکه کسی را در آنجا نماندند و اذیت نرسانند یا اینکه موضع ایمنی حج
گذران است از عذاب آخرت و یا جانی است که هر کس آنجا طبعی شود و نواخذد شود و این حکم از زمان حضرت
اسمعیل علیه السلام مقرر بوده است و بیت معرفت بالغ و لام علم کعبه معظمه است و مثابه یعنی مرجع است آن
از ثابت یعنی مرجع است یا بمعنی موضع ثواب است و نسبت این بیت به بیت احرام برای آنست که بر مشرکان
حرام است که در آن در آیند و نسبت آن کعبه بسبب آنست که مرجع است و در محاذی بیت المعمور واقع است که
مرجع است و بیت المعمور در محاذی عرش واقع است که مرجع است و تبریع عرش برای آنست که کلماتیکه بنای
اسلام بر آنست چهار است و آن کلمات این است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و بیت المعمور
بمعنی کعبه معظمه نوشته اند و معموریت آن بسبب کثرت زیارت حج که از مذکوران و خدومه و مجاور آنست و آن اهل
خانه است که در زمین برای عبادت بندگان نباشد یا مراد ضراح است که تعابلی حقیقی سرای کعبه افشده در آنجا
چهارم و عمارت آن کثرت طواف فرشتگان است و خازن آن فرشته است که زرین نام دارد و آنجا از ثواب
سرخ است و خدای تعالی آنجا را در عهد حضرت آدم بزین فرستاد و در زمان طوفان حضرت نوح علیه السلام
امر فرمود تا با آسمان برودند از رسول خدای منسل الله علیه و آله مرویت که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در
آسمان چهارم نیز است که هر جوانی بنامند بر روز جبرئیل علیه السلام بنامش آفتاب آن نبرد داخل میشود

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاوتاب نصری

تبع در این کتاب

چون بیرون میآید آنچه خود را میافزاید بنما و هزار قطره از آن میچکد و خدای تعالی از هر قطره فرشته میافزیند و جمله
 فرمان میکند تا در بیت المعمور در آمده نماز و طواف میکند و برود و بر برگ بران نیردان بنما و هزار فرشته بطریق مذکور
 خلق میشود و این کار را مورد میفرماید و بیوقت نوبت طواف فرشتگان اول میرسد و بعضی گفته اند که مراد از بیت المعمور
 قلب مؤمن است که عرش رحمن است و عمارت آن معرفت و اخلاص است بنده کارنده گوید در این مطلب که
 ملائکه قبل از آفریده شدن آدم و آدمیان بمحض اینکه از محل وحدت و قدرت خطاب میسرمد که باطنی در ارض است
 بدیمیم در جواب عرض میکند آیا کسی را قرار میدی که فساد و خونریزی نماید خالی از لطافت و آمل نیست دیگر اینکه
 از اینجمله فرشتگان نیز داناشده بودند و سبق بان بوده اند لکن از بیگانه و ذائق مغویه حکمت و تباح و تعاصد
 عقیده بچیز بوده اند که اینک گوئیم چون قبل از حضرت آدم علیه السلام جماعت بنی اجمان در صحنه سخن سر طبعان
 و عصبان و خشک داد بر آوردند و چون گوید ابیت شده ابلیس با جماعتی بر مان نیردان بد میرد تفریق آنها ماور شده
 ای وقت که خدای تعالی با ملائکه خطاب فرمود که در زمین خلیفه فایب منانی مقرر میفرمایم ملائکه از روی استفسار و
 استطلاع این نوع عرض کردند یا از روی بخر و عجب با صد و این کلام از ملائکه بسبب غلغله از لوح محفوظ و یا
 استنباط از آنچه در عقل ایشان سرگردد فرموده و یا اینست که چون در آنوقت که بنی اجمان در زمین نسا و سیکر دند
 خدای گرویی از فرشتگان را بدفع و نه میر آنها ماور بود اینوقت نیز ملائکه قیاسین غایب نمودند و کمان کردند
 که این مخلوق نمانی بجم حکم مخلوق اول بر او دارد و نمیشکوه عرض کردند و آنچه در تفاسیر قرآن مجید تیر باره اشارات
 آیات منضله مرقوم است و بعلم عذراوند در کتاب کانی سلطنت است که مردی در حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
 شد و او فرمودار بفرج مراجعت کرده عرض کرد آری فرمودی مسیح میدانی برای مردی که خج نهاده اند چه مقام
 فقینت است عرض کردند اتم قال من قلدیم حاجا و طاف بالبيت و صلی رکعتین کتب الله له
 سبعین الف حسنة و تحی عنه سبعین الف سینه و رفع له سبعین الف درجة و شفقه
 فی سبعین اهل بیت و قضی له سبعین الف حاجة و کتب له عین سبعین الف رقیه قیمه
 کل رقیه عشرة الاف درهم فرمود هر کس تا مستحج نماید در خانه کعبه طواف دهد و رکعت نماز بپوشد که دارد
 ایزد تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار حسنه بنویسد و هفتاد هزار استیانه از کتاب اعمالش ببرد و هفتاد هزار درجه بکند
 او بر کشد و او را در مردم هفتاد خانه شفاعت یعنی شفاعت او را در کسان هفتاد خانه پذیرفتار شود و هفتاد هزار
 حاجت او را بر آورد و در هم او را ثواب و مزد آزاد کردن هفتاد هزار بنده بنویسد که بهای هر یک ده هزار درهم باشد
 معلوم باد که بر ناظران این حدیث شریف شگفت نباشد که هفتاد هزار حاجت کدام است زیرا که مقامات حاجات
 خود را ندانیم بلکه این علم با قاضی الحاکمات است که خود میداند این دمی ضعف الاندام و تخیف البطاقره را چه خاطر در
 در پیش و بچه حاجت و چار میشود در کتاب من لا یخضره العیبه سلطنت شخصی بخدمت حضرت علی بن الحسین
 علیهما السلام که در عرض کرد قد اثرت ای علی ایجاب و در اینجا میثود اثرت بضم با و صینه تکلم باشد ممکن است
 بگوید خطاب با حضرت باشد و صغ اینست چنانکه باین تقریب کند گوید شود در اینجا شیخ طبرسی و بکار الانوار
 سلطنت که بعد بصری با حضرت این کالمه نبود باینکه عرض کرد و ما نا اختیار فرمودی و برگزیدی حج را بر همه

در توضیح

بنا در تفسیر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۲۶

کنایت از اینکه حج نهادن آسانتر از جهاد نمودن و جو بشتر از معرض پاک دارد و بکنند است از این روی حج نهادن
تبریح دادی و آن پرورشی و حال آنکه خدای تعالی بفرماید ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم
بما ان لهم الجنة الى اخرها فقال له علي بن الحسين فاقرا ما بعد ما فقال ثابون العابدون
ان الى بلغ اخر الاية فقال لداكيت هو لاه فاجهاد معهم افضل من الحج وروى انه عليه
السلام قال الثابون العابدون الى اخر الاية ومن حج بيديه وجهه الله عز وجل
لا يرد به ولا يباه ولا سمعة غفر الله له البتة وتمام آیت وانی بدایت این است ان الله
اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بما ان لهم الجنة يقابلون في سبيل
الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل والقران ومن اوفى
بعهده من الله فاستبشر وابتغوا الذي بايعتم به ذلك هو الفؤاد الذي يفرغ من غم الدنيا
ايشانرا که در جهاد فی سبیل الله بجار بندد و اموال ایشانرا که در راه خدا فکند یا و اینکه در ازای آن بهشت جاوید
از بهر ایشان باشد مخصوص و تخریص در جهاد است یعنی ای بنده از تو بذل جان مال از من بخشید جان جاوید
نفسی که سرمایه شرف و ثور مالی که موجب طغیان و غرور است بسیار و بهشتی آگنده بخلان و هر دریا بسنگ
بلند از و کوه میستان خاک زمین سده و زربستان در عوض فانی و خوار و حقیر نعمت پاکیزه پانصد کبر
در خیر است که اغرابی از در سبب رسول میکند که با سبب آن حضرت این آیت قرآنی میفرمود و لمعات انوار الهی
قلب او را روشن و جان او را کلیش ساخت پرسید این سخن کجاست گفتند این کلام پروردگارت است گفت این
بیج و شری در چه هنگام بود گفتند بروز میثاقی که زرات ذریات را خطاب استطاب است بر یکم کوشش پیش
رسایند گفت سو کند با خدای این بیج و معاطه بس بود منداست و نفوس اموال فانی را بهشت جاودانی در
عوض میدهند هرگز این بیج را اقاله و نسخ ننایم با جمله آنچه هم از روی غایت از روی و رحمت سردی است که
هر چه هست از اوست و هر که از جان و مال هر چه هست از بخشش اوست این نیز تفضلی است که بفرماید چیزی فانی و بیج
بدید و در بهای آن بهشت باقی و مرغوب باز ستانید و اگر میفرمود شاهان و مال بفروشید منم بهشت را میفرم
که ام کس را یا را می آن بود که گوید بهشت را بفروزم یا بهای آنرا بدهم با جمله خدای بفرماید این ثنوسان که نفس ایشان
شده در راه خدای و طلب ضای او قال میدهند و در میدان متابعت کشته میشوند و یکشند و خدای آنوعده که
برای ایشان بر نهاده یعنی بهشت را در توریه و انجیل و قرآن ثابت است و کجاست و فاکتند تر بعد خویش از خدا
که بوعده خود وفا میفرماید و کریم است پس ثبات یابید و شادان باشید باین خرید و فروخت خود که بنام
کردید آن و این بیج رستگاریت بزرگ از امام حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود در معنی این آیه
ایمونسان قیمت ثمانیت کرد بهشت پس خود را بجز بهشت نفروشد یعنی خود را بتباع غرور فانی نفروشد که
قیمت ثمانیت جاودانی است مع احدیث چون آن شخص این آیت را در فضل جهاد به عرض حضرت سجاد علیه السلام
فرمود ما بعد آنرا قرآنی تمام آن این است الثابون العابدون الحامدون الشاؤون الرکون
الساجدون الامرؤن بالمعروف والنهي عن المنکر والحافظون لحدود الله وكثير المؤمنين

رَبْعُ دَوِّمٍ اَزْ كِتَابِ شَكْوَةِ الْاَدْبِ نَاصِرِي

۸۲۷

رفع آن بريح استساکي هم التائبون يعني مؤمنان مذکور که جان و مال او راه خدای و جادوی کسبیل است در چون
بهشت بیا بعد یلما یند باین و صاف حمید متصف بستند از معاصی کرده و بجزرت باری کرده و از روی اخلاص
پروردگار عبادت کنند و نعمتهای الهی را ستایند و بسبب روزه داشتن در بهشت جاویدان سیاحت کنند
و در گاه بی نیاز کوع نمایند و سجده گذارند و بطاعت و سنت حضرت رسالت بر تبتار کنند و از کفر و سماعی
نهی فرمایند و احکام شرایع یزدان در انکار دارند و بشارت بده مؤمنانی را که باین صفات موصوفند بفضائل
و ساقی که افهام از ادراک آن عاجزند در بعضی از تفاسیر مسطور است که این صفات اند معصومین است چه این صفت
بحد حال جز در این نوار معتدسه در دیگری ممکن نشود با بکلمه امام زین العابدین سلام الله علیه بآن شخص فرمود
وقت چنین مردی با چنین اوصاف دیده شود جهاد نمودن در خدمت ایشان افضل است از حج نهادن یعنی در آن
هنگام چون تا که جهاد سیکردند حرکات و سکنات و افعال و اعمال ایشان بجله برای خوشنودی خدای
و اطاعت رسول ربهمای و تقویت دین مبین و دفع شرکین بنا فقین بود البته جهاد بر حج فضیلت است
اما اکنون که خلافت پس لطف جبر تبدیل یافته و ظالمان غصب خلافت نموده و تمامت خاک و جشا و آهنگ
خروشها از روی هوای نفس و حکومت اندیشه ناروا و تحصیل دنیا است بیسج فضیلتی در چنین جهاد بر حج
با بکلمه جهاد بصری در شمار صوفی آن زمان بوده است و روایت شده است که آنحضرت فرمود التائبین العابدین
یعنی بحالت جبری که صفت ثومین باشد که مجرور مین است با بکلمه فرمود هر کس تا است حج نماید و جز خدای
نوسته و ای خدای را آهنگ نموده باشد و مقصودش ریا و ورزیدن و آوازه در آنگندن نباشد البته خدای
اورا میسرزد در کتاب من لایحضره الفقیه در باب خار که برای سفر بوی حج و غیره از طاعات آیام و
اوقات رسیده است مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرموده است که چنان بودی که چون حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام بکشتی و خروج بوی بعضی موانع زراعت خویش را داده فرمودی سلامتت بخوار
با پنجه سنگت و بعد و بود از خدای بخوستی یعنی تصدق فرمودی و این کردار نکامی بود که دو پای
سبارک در رجب مستقر فرمودی و چون خدایش سالم بداشت و باز کردید خدای را عزوجل سپاس و شکر
بگذاشت و بهره برای او ممکن شدی تصدق فرمودی و دیگر در کتاب مذکور از محمد بن حمران از حضرت امام
جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر مسطور است که فرمود با علی بن احمیس صلوات الله علیه در صرم بودیم
و آنحضرت مرا نگران شد که خطاطیف را آزار میرسانم فقال یا بنی لا تقنلهمن ولا تؤذهمن فانهمن لا
یؤذین شیئا امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای سرک من خطاطیف را کمش و آزار مرسان چه این جوان
بیسج چیز اذیت نمیرساند در حدیث وارد است که رسول خدای مستلی الله علیه آله اگر شتر خطاف نهی فرموده و
خطاف بضم خاء و تشدید طاء و خط طایر معروفی است که بصغور بجنیه مشهور است و از بلاد بعبده طی راه
نیاید که با انسان مانوس باشد در کتاب حیوة الحیوان مرقوم است که چون حضرت آدم علیه السلام از
بهشت بیرون شد از وحشت شکایت فرمود و با خطاطیف نیکسفت و در خانه میسکن جت از این روی
این جوان از بنی آدم جدائی نمیکرد بسبب انسی که با ایشان گرفته و چار آیت از کتاب خدای با این جوان

احوال حضرت سیدت حدیث علیہ السلام

است لَوَ انزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا اِلَىٰ آخِرِ السُّورَةِ وَبِالْغُرُزِ اِيكَلِمَةٍ اَوْ اَنْ يَّرْمِكَ وَتَرَدَّدْتَ
 است که تسبیح خطاب قرانت حمد است و از کتب الاخبار اثور است که خطاب میگوید فَاتِّمُوا خَيْرًا
 بَعْدُ وَهُوَ اِنْ مَرَّ بِرَبِّ زَبَانٍ فَارِي پَرَسْتُکُ بِنِجَانِ دَهْمِ حَسْبِ پَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ
 وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ وَفَرَسْتُکُ
 است که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام بومی که غنچه تجوید فرمودی قَالَ لَا فَلَهِ اَيُّهَا كَمَا اَنْ
 تَجْعَلُوا فِي زَادِنَا شَيْثَانٍ مِنَ الطَّيِّبِ وَلَا النَّعْفَرَانَ تَاكُلُوهُ اَوْ تَقَطِّعُوهُ بِعَنِي اَبِي خُوَيْشِ مِغْرُودٍ بِرَبِّهِ اَرْبَعًا
 در زاد و توشه مایه در سفر که و احرام چیزی از طیب و زعفران باز گذارید که ماکول تا نیمه با طعام کنیم در جنت
 که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود از برای کسی محرم است چهار چیز از طیب کرده است سنگ
 و عنبر و زعفران و ورس یعنی اسپرک و اسپرک با کاف فارسی کبابی زرد است که در آن چیز از رنگ نمایند
 گویند اسپرک زرد و چوب است و آنچه از صحاح و قاموس مجمع البحرین استفاده میشود ورس غیر از اسپرک است کبابی
 است که جز در مین موجود نیست و پذیریت سرخ رنگ که بسجق زعفران شبیه است و دیگر در کتاب مذکور از
 حضرت علی بن احسن علیها السلام مطور است که میفرمود یا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ اسْتِشْرَافًا بِالْحَاجِّ بِخَيْرٍ اِذَا
 قَدِمَ وَاَفْضَا لِحُومِهِمْ وَعَطِوْهُمُ فَاِنَّ ذَٰلِكَ يَحِبُّ عَلَيْكُمْ فَاِنَّكُمْ تَنَادُوا فِي الْاَجْرِ سِجَاعِي كَمَا نَهَانِي حَجَّ بَرَهُ وَرَشَدَهُ اَيْدِي بَرَهُ
 که در سجایان بخیر و خوبی کا هیک و اردی میخواند و از سفر حج باز میآید با ایشان مصافح کنند و ایشان را عطف
 گذارید چه این کار بر شما واجب باشد و در این کردار و ثواب حج با ایشان شریک میثوب و نیز در کتاب برزور
 مطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با فادم و کار فرمای خود میفرمود لَئِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَشْتَرُوا
 لِي مِنْ حَوَاجِّ الْحَجِّ شَيْئًا فَاشْتَرُوا وَلَا تَمَّا كَيْسُ يَسِي چون خواهی چیزی از آنچه در سفر حج حاجت میرود در
 من خریداری کنی بجای آنرا شکر از قیمتش کاستن بگر تا که در نیت یعنی انقضائش و اسقاط آن است
 در خبر است لَا تَمَّا كَيْسُ فِي اَرْبَعَةِ اَشْيَاءَ فِي الْاَضْحِيَّةِ وَفِي الْكَعْبِنِ وَفِي مَنِّ تَشْتَرُوهُ فِي الْكَلَاءِ اِلَى الْكَلَاءِ بِخَيْرٍ
 شرافت دارد و باید تمنا باشد و اگر بخوانند از آن بجز زبان برند و کس یعنی عثا است و از این است آنچه
 لَا يَدْخُلُ صَاحِبُ مَكِّي الْجَنَّةَ در روضه الصفا و کتاب جوهه ایحوان مطور است که چون علی بن حسین حج
 بگذشتی و اراده تمیبه فرمودی بلرزه و رعد در آفادی و رنگ مبارکش زردی گرفت و در هوش نیجادی و
 چون از آن حالت یافت یافتی با حضرت عرض میکردند که این حالت چیست میفرمود اِنِّي لَآخِشِي اَنْ اَقُولَ
 لَبِّكَ اَللّٰهُمَّ لَبِّكَ قِيْلَ لِي لَا لَبِّكَ وَلَا سَعْدِيكَ اِنَّ اَنْ تَرَسْمَ كَمَا لَبِّكَ بِرَبِّكَ وَ اَللّٰهُمَّ
 گویم در جواب من لا لبیک و لا سعیدیک بفرمایند با جمله امردم آنحضرت را ششج همی نمودند و عرض کردند ای
 چاره نباشد یعنی در اقامت حج تمیبه واجب است و چون آنحضرت زبان لبیک برکشود هوش از وی کفر
 چنانکه از راه خویش فرمایند و چنان بود که در هر روز و شب هزار رکعت نماز پای میبردی چنانکه از این پیش
 اشارت یافت و نیز در جوهه ایحوان میگوید این عمار گفته است که سجد امام زین العابدین در دمشق
 معروف میباشد سید فقه عبد بن محمد رضای حسینی شوشتری در رساله خود که درباره احکام تمیبه مطور

در کتاب...

در کتاب...

در کتاب...

در کتاب...

رَبِيعُ دَرُومٍ اَزْ كِتَابِ مَشْكُوَةِ الْاَدَبِ نَاصِرِي

مجلس تفسیر

فرموده نوشته است که سید محسن جزایری در شرح شجره مستلا از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه روایت
 میکند که چون آنحضرت از سفر حج مراجعت فرمود شبی آنحضرت را استقبال نمود فقال له اَمْ حَجَّ بِمَا شِئِلِي
 قَالَ نَعَمْ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ فَرَمُو دَايَا تَوَيْرَجُ نَمَادَه بِاشِي شِئِلِي عَرَضَ كَرْدِيَا بِن رَسُولِ نَسَدِ فَضَالَ لَهُ لَأَنْتَ
 الْمِيْقَاتُ وَتَجَرَّدَتْ عَنْ مَخِيْطِ الْاِيْبَابِ وَاعْتَسَلْتَ وَآلَ نَعَمْ قَالَ فَمِنْ نَزَلَتْ الْمِيْقَاتُ نَوَيْتَ أَنْتَ
 خَلَفْتَ نَوْبَ الْمُعْصِيَةِ وَلَيْسَتْ نَوْبَ الطَّاعَةِ قَالَ فَمِنْ تَجَرَّدَتْ مِنْ مَخِيْطِ ثِيَابِكَ نَوَيْتَ أَنْتَ
 تَجَرَّدَتْ مِنَ الرِّيَاقِ وَالنِّفَاقِ وَالدُّخُولِ فِي الْكِبَاهِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ اعْتَسَلْتَ
 نَوَيْتَ أَنْتَ اعْتَسَلْتَ مِنَ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبِ قَالَ لَا قَالَ فَمَا نَزَلَتْ الْمِيْقَاتُ وَلَا تَجَرَّدَتْ عَنْ مَخِيْطِ
 الْاِيْبَابِ وَلَا اعْتَسَلْتَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَتَطَهَّرُ وَأَحْرَمْتُ وَعَقَدْتُ الْحَجَّ قَالَ نَعَمْ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ نَتَطَهَّرُ وَأَحْرَمْتُ وَعَقَدْتُ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنْتَ نَتَطَهَّرُ بِنُورِ النُّوْبِ
 الْخَالِصَةِ لِلَّهِ تَعَالَى قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ أَحْرَمْتُ نَوَيْتَ أَنْتَ حَرَمْتُ عَلَى نَفْسِكَ
 كُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا نَتَطَهَّرُ وَلَا أَحْرَمْتُ وَلَا
 عَقَدْتُ بِالْحَجِّ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَدْخَلْ الْمِيْقَاتَ وَصَلَيْتَ رَكَعَتِي الْأَحْرَامَ وَكَلَيْتَ
 قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ دَخَلْتَ الْمِيْقَاتَ نَوَيْتَ أَنْتَ دَخَلْتَ بَيْتَهُ الزِّيَارَةَ قَالَ لَا
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ صَلَّيْتَ وَكَلَيْتَ نَوَيْتَ أَنْتَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِحَجْرِ الْأَنْعَالِ مِنَ الصَّلَاةِ
 وَكَبْرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادَةِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ كَلَيْتَ نَوَيْتَ أَنْتَ نَطَقْتَ لِلَّهِ تَعَالَى بِكُلِّ
 طَاعَةٍ وَصَمَمْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَدْخَلْ الْمِيْقَاتَ وَلَا صَلَّيْتَ وَلَا كَلَيْتَ
 نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَدْخَلْ الْحَرَمَ وَرَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَصَلَّيْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمِنْ دَخَلْتَ الْحَرَمَ نَوَيْتَ
 أَنْتَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ غَيْبَةٍ تُشْبِهُهَا السَّيْلِينَ مِنْ أَهْلِ مِلَّةِ الْاِسْلَامِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَمِنْ وَصَلْتَ سِدْرًا وَرَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَكَلَيْتَ أَنْهَا بَيْتُ اللَّهِ نَوَيْتَ بِقَلْبِكَ أَنْتَ قَصَدْتَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ
 قَطَعْتَ عَنْ غَيْرِهِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَدْخَلْ الْحَرَمَ وَلَا رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَلَا صَلَّيْتَ نَعَمْ قَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ طَلَفْتُ بِالْبَيْتِ وَسَمِعْتُ الْأَرْكَانَ وَسَمِعْتُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمِنْ سَمِعْتَ نَوَيْتَ أَنْتَ مَرَّئِي
 اللَّهُ وَعَرَفْتُ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْكَ عَلَامُ الْغُيُوبِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا طَلَفْتُ بِالْبَيْتِ فَلَمَسْتُ
 الْأَرْكَانَ وَلَا سَمِعْتُ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ صَاحَتُ الْحَجْرَ وَوَقَفْتُ بِمَقَامِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
 صَلَّيْتُ بِهِ وَكَلَيْتَ قَالَ نَعَمْ فَصَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِيْحَةً كَأَدْبِقَارِقِ الدُّنْيَا نَعَمْ قَالَ آه آه نَعَمْ قَالَ
 مَنْ صَاحَ الْحَجْرَ الْاَسْوَدَ فَغَدَا صَاحَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَانظُرْ يَا مَسْكِينُ لَا تُضَيِّعْ أَجْرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى حُرْمَتَهُ
 وَلَا تُضَيِّعْ الْمَصَافِحَ بِالْحَالَةِ وَقَبِيضَ الْحَرَامِ وَنَظْرَ أَهْلِ الْاِيْمَانِ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ وَقَفْتُ عِنْدَ
 مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَيْتَ أَنْتَ وَقَفْتُ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَتَخَلَّفْتُ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ قَالَ لَا قَالَ فَمِنْ
 صَلَّيْتُ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنْتَ صَلَّيْتُ صَلَاةَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَزْعَمْتُ بِصَلَاةِكَ أَنْتَ
 الشَّيْطَانُ لَعَنَهُ اللَّهُ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَصَافِحْ الْحَجْرَ الْاَسْوَدَ وَلَا وَقَفْتُ عِنْدَ مَقَامِ

أحوال حضرت سيدنا جدين عليه السلام

١٣٠

وَأَصَلَيْتَ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَ اشْرَفْتُ عَلَى بَيْرُومِ وَمَنْ شَرِبَ مِنْ مَائِهَا قَالَ نَعَمْ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْوَيْتَ أَنْتَ اشْرَفْتَ عَلَى الطَّاعَةِ وَخَصَصْتَ طَرَفَكَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ قَالَ لَا قَالَ
 فَمَا اشْرَفْتَ عَلَيْهَا وَلَا شَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَ اشْرَفْتُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَسَمِعْتَ
 وَتَرَدَدْتَ بَيْنَهُمَا قَالَ نَعَمْ قَالَ لَمَ نُوَيْتَ أَنْتَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا
 سَعَيْتَ وَلَا مَشَيْتَ وَلَا تَرَدَدْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجْتَ إِلَى مَنَى قَالَ نَعَمْ قَالَ
 نُوَيْتَ أَنْتَ مَنْتَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِكَ وَفَلْيُكْ وَيَدُكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا أَخْرَجْتَ إِلَى مَنَى قَالَ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَ أَوْفَقْتَ الْوُقُوفَةَ بِعَرَفَةَ وَطَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَعَرَفْتَ وَادِي نَمْرَةَ وَدَعَوْتَ اللَّهَ عِنْدَ
 الْمَيْلِ وَالْجَمْرَاتِ قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّ عَرَفْتَ بِمَوْفِقِكَ بِعَرَفَةَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَمْرًا لِلْعَارِفِ وَالْ
 الْعُلُومِ وَعَرَفْتَ قَبْضَ اللَّهِ عَلَى صِحْفَتِكَ وَأَطْلَاعِ عَلَى سِرِّكَ وَقَلْبِكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا
 بَطَّلُوكَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِرَحْمِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَتَوَالِي كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَوَيْتَ عِنْدَ نَمْرَةَ أَنْتَ لَا تَأْمُرُ حَتَّى تَأْتِيَ رَوْحًا وَلَا تَنْجِرُ حَتَّى تَنْجِرَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا وَقَفْتَ
 عِنْدَ الْعِلْمِ وَالْفِرَاقِ نُوَيْتَ أَنْتَ شَاهِدَةً لَكَ عَلَى الطَّاعَاتِ حَافِظَةً لَكَ مَعَ الْخَفِيفَةِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَوَاتِ
 قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا وَقَفْتَ بِعَرَفَةَ وَلَا طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَلَا عَرَفْتَ نَمْرَةَ وَلَا دَعَوْتَ وَلَا وَقَفْتَ
 نَحْوَ الْفِرَاقِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَدَّتْ بَيْنَ الْعَلَمِينَ وَصَلَيْتَ قَبْلَ مَرُورِكَ رَكْعَتَيْنِ وَسَمِعْتَ بِمَزْدَلِفَةَ
 وَلَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصَى وَمَرَدَّتْ بِالشَّعْرِ الْحَرَامِ قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ صَلَاتِكَ رَكْعَتَيْنِ نُوَيْتَ
 أَنَّهَا صَلَاةُ شُكْرِ لِبَيْتِكَ عَشْرِينَ نَفْسِي كُلِّ عُسْرٍ يُدْتَرِكُ كُلِّ لَيْسٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ
 بَيْنَ الْعَلَمِينَ وَكَمْ تَقْدِرُ عَنْهَا يَمِينًا وَشِمَالًا نُوَيْتَ أَنْ لَا تَقْدِرَ عَنْ دِينِي الْحَقِّ يَمِينًا وَشِمَالًا لِأَبْغَلِيكَ
 وَلَا بِلِسَانِكَ وَلَا بِجَوَارِحِكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ بِمَزْدَلِفَةَ وَلَقَطْتَ مِنْهَا
 الْحَصَى نُوَيْتَ أَنْتَ رَفَعْتَ عَنْكَ كُلَّ مَعْصِيَةٍ وَجَهْلٍ وَتَقَبَّلْتَ كُلَّ عِلْمٍ وَعَمَلٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَعِنْدَ مَا مَرَدَّتْ بِالشَّعْرِ الْحَرَامِ نُوَيْتَ أَنْتَ اشْرَفْتَ فَلَبَّكَ سِعَارًا وَقَوِيًّا وَالْخَوْفَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 قَالَ لَا قَالَ فَمَا مَرَدَّتْ بِالْعَلَمِينَ وَلَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ وَلَا مَشَيْتَ بِالْمَزْدَلِفَةِ وَلَا رَفَعْتَ مِنْهَا الْحَصَى
 وَلَا مَرَدَّتْ بِالشَّعْرِ الْحَرَامِ ثُمَّ قَالَ لَمَ وَصَلْتَ مِنِّي وَرَمَيْتَ الْجَمْرَةَ وَحَلَقْتَ رَأْسَكَ وَذَبَحْتَ هَدْيَكَ
 وَصَلَيْتَ فِي مَجْدٍ الْخَيْفِ وَرَجَعْتَ إِلَى مَكَّةَ وَطَفْتَ طَوَافًا لِأَفَاضَةٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَوَيْتَ عِنْدَ مَا وَصَلْتَ مِنِّي وَرَمَيْتَ الْجَمْرَةَ أَنْتَ بَلَّغْتَ إِلَى مَظْلِكِكَ وَقَدْ قَضَى لَكَ رَبُّكَ كُلَّ
 حَاجَتِكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا رَمَيْتَ الْجَمْرَةَ نُوَيْتَ أَنْتَ رَمَيْتَ عَدُوَّكَ إِبْلِيسَ وَ
 عَضَبْتَهُ بِقَامِ حَيْكِ الْفَيْسِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ نُوَيْتَ أَنْتَ تَطَهَّرْتَ
 مِنَ الْأَدْنَاءِ وَمِنْ تَبَعِهِ بَنِي آدَمَ وَخَرَجْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَكَذَلِكَ أَنْتَ قَالَ لَا قَالَ فَعِنْدَ صَلَاتِكَ
 فِي مَجْدٍ الْخَيْفِ نُوَيْتَ أَنْتَ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَذَنْبَكَ وَلَا تَرْجُو إِلَّا رَحْمَةَ اللَّهِ تَعَالَى
 قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا ذَبَحْتَ هَدْيَكَ نُوَيْتَ أَنْتَ ذَبَحْتَ حَجْرَةَ الطَّبَعِ بِمَا تَمَسَّكَ مِنْ

بِأَمْرِهِ

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۱۳۱

حقیقۃ الوداع وَاَنْتَ اَتَّبَعْتَ سُنَّةَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَنْجٍ وَاَلَدِهِ وَتَمَرَّةٍ فُوَادِيهِ وَ
رِيحَانِ قَلْبِهِ وَجَاجِنُهُ سُنَّةً لِمَنْ بَعْدَهُ وَقُرْبَةً اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى لِمَنْ خَلْفَهُ قَالَ لَا فَالَتْ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا رَجَعْتَ اِلَى مَكَّةَ وَطُفِنْتَ طَوَافِ الْاِضَافَةِ نَوَيْتَ اَنْتَ اَفْضَلَ
مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَرَجَعْتَ اِلَى طَاعِيَةٍ وَتَمِيَّتْ بُوْدَةٌ وَاَدَبَتْ قَرَأْتُهُ وَ
تَمَرَّتْ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى قَالَ لَا فَالَتْ لَكَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا وَصَلْتَ مِنْى وَلَا رَمَيْتَ
الْحِجَارَ وَلَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ وَلَا ذَبَحْتَ فِدْيَانَكَ وَلَا صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَلَا طُفِنْتَ حَوَافِ الْاِضَافَةِ وَلَا
تَقَرَّبْتَ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى فَالَتْ لَكَ حُجَّ فَطِنِ الشَّيْلِ نَبِيَّ عَلَى مَاقَرَّةٍ فِي حَجِّهِ وَمَا زَالَ يَتَعَلَّمُ حَتَّى حَجَّ مِنْ قَابِلٍ بِمَعْرِفَةٍ وَبِقِيَمَةٍ
مَشُوفٍ بَادِكُكَ دَرَاخِدِيثِ شَرِيفِ بِي تَأَمَّلْ شَيْدَ بُوْدٍ شَيْبِ مَعْرُوفٍ كَدَرِ شَمَارِ شَيْخِ وِعِرْفَاوِ صَوْفِيَّةِ شَمَارِ مِيرِ وِدُوسِي
بَدَلْتِ بِنِ حَجْدَرِ جَعْفَرِ بِنِ يُونُسِ وَكُنِي بِنِي بَكْرٍ وَاَصْلِحَا كِي نَامِدَارِ رُوزِ كَارِ اسْتِ اَزِ سَبْتِ شِتَا وِدُوهْتِ سَالِ زَنْدِ كَانِي
دِرِ سَالِ سَبْتِ وِدُوسِي چَارِمِ هَجْرِي دَرِ اَجْدَادِ بَدِي كِرِ سَرَايِ رُويِ نَمَادِ سَلَشِ اَزِ خِرَاسَانِ وِعَا صَرِ شَيْخِ حَسِيْدِ بَغْدَادِي
وِسَبْتِ بِنِ مَنصُورِ حَلَاجِ وِبَنُوَالِ بِنِ خَلْكَانِ دِرِ مَذْهَبِ مَالِكِي بُوْدِ اَزِ زَمَانِ سَعَادَتِ اَقْرَانِ حَضْرَتِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ رَا
اِدْرَاكِ نَمُودِ وِسَالِ هَمَايِ دَرِ اَزِ بَعْدِ اَزَانِ حَضْرَتِ بِيهَانِ اَمْدِ اسْتِ وِرَاقِمِ حُرُوفِ بَعْضِي مَخْفُورِ كِتَابِ جَالِ كِسِي اَبَانِي
دِرِ شِتَا اصْحَابِ سَخْرَتِ بَلَكِ دِرِ كِتَابِ جَالِ بِنِ نَامِ مَسْمُومِ نِيَا فِت تُوَانِدِ بُوْدِ وِدِرِ كِتَابِي كِي اَزِ نَظَرِ اِيْنِ بِنْدِ خَيْرِ نَمُودِ شِتَا نَمُودِ
مَاشِدِ يَادِرِ قَلَمِ كِتَابِ سَمُودِ بَقِيحِي رَقْدِ مَاشِدِ يَاقْتُودِ اَشْبَلِي كِي دَرِ اِيْنِ خَاجِ اَبَانِ كِنِي سَطُورِ اسْتِ اَزَانِ شَيْبِ مَعْرُوفِ
يَا كِي اَزِ رُوتِ شَمُورِ مَاشِدِ بَلَكِ شَخْصِي مُنُوبِ شَيْبِ بُوْدِ وَاِيْنِ خَطَابِ سَطَابِ بَا وِشَرَفِ صَدُورِ يَاقْتُودِ اسْتِ دِي كِرِ
اِيْنِكِ اِي خِدِيثِ شَرِيفِ وِصَدِي شِي دِي كِرِ كِي حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ سَلَامِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ دَرِ بِيهِنِ مُنُوبِ وِدَرِ اِيْنِ خَاجِ نِي بَعْدِ اَزِ
مَشْخِ اِي خِدِيثِ مَحْسُورِ اَزِ دِيَا وَاِطْلَاعِ نَاظِرِ اِنِ اَسَاءِ اَللّٰهِ تَعَالٰى مَسْطُورِ مِي شُوْدِ چَا كِي بَعْضِي اَزِ عِلْمَا مَتَعَرِّضِ شُدِ اَنْدِ
بِي رُونِ اَزِ نَظَرِ نَيْتِ وِبَا اَسَا اِي بَا جَارِ اَمْدِ طَابِ اِيْرِنِ سَلَامِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ اَشْتِنَانِي تَامِ نِزَارِ وِبَلَكِ دِرِ حَدِيثِ مَذْكَورِ اَمَارِ
وَضَعِ وِضَعِ زَايِجِ اسْتِ اَمَا دِرِ هِرِ صُورَتِ مَضْمُونِ اِي خِدِيثِ وَاَنْ حَدِيثِ دِي كِرِ دِرِ كَمَالِ صَحْتِ وِسَلَامَتِ اسْتِ چِ
بِرَا اِيْنِ عَقِيْدِ وِنَقِيْدِ ثَابِتِ اسْتِ كِي بَرَايِ هِرِ عِبَادَتِ وَاِطَاعَتِي رُوحِي وِبَدَنِي وِسِتْرِي عِلْمِي وِظَاهِرِي وِجَاهِي اسْتِ
وِچَا كِي اَنِ بَدَنِ رَا كِي رُوحِي بَانِ اِنْدِرِ نَيْتِ بِي سِجِ سُوْدِي تُوَانِدِ اَسْتِ عِبَادَتِ ظَاهِرِ بَدَنِ بَا طَرْنِ بَا طَرْنِ
ظَاهِرِ بَا يَدِ نِزَارِ وِچَا كِي رُوحِ نِي خِزِرِ بُوْدِ وِبَدَنِ تَعَرِّقِ وِكَمِيْلِ سَايِدِ وِظَاهِرِ عِرْوَانِ بَا طَرْنِ اسْتِ وِخُدَايِ سَجَا نِزَارِ
دَا وِدِ اسْتِ كِي بَا طَرْنِ رَا يِكُو كِي دَا نِنْدِ وِسَرَا اِثْرِ اسْتِ وِدِ زَا يِنْدِ چَا كِي تَعْمِيْرِ ظَوَابِرِ اِمْرِ فَرْمُودِ اسْتِ پَسِ اِنِكِ
بِرِ تَعْمِيْرِ وِسُوْدِ كِي يَكِي اَزِ اِيْنِ دُوَا كِنِ اَمَا يَدِ اَزِ حَالَتِ اِفْرَاطِ يَا تَعْرِيطِ بِي رُونِ نَخُو اِيْدِ بُوْدِ وِجَمْعِ مِيَا نِ اِيْنِ دُوَا كِي
رِعَايَتِ عَدَلِ اسْتِ مَسْتَحْسِنِ اسْتِ وَاِيْنِ دُوَا حَدِيثِ مَبَارَكِ كِي دَرِ اَدَابِ حَجِّ وَاِدَا اسْتِ بَلَكِ شِيْرِ رِعَايَتِ اِيْنِ
ظَاهِرِ اِيْنِ عِبَادَتِ اسْتِ وِدِرِ نَهَايَتِ صَحْتِ اسْتِ وِدِرِ هِرِ عِبَادَتِ اِيْنِ شَرَطِ مَتَضَمِّنِ اسْتِ وِچَا كِي دِرِ دُنْيَا كِتَابِ
تُوْجِيْدِ مَرْحُومِ صَدُوقِ عَلِيِّ الرَّحْمَةِ نَبَطِ اِيْنِ بِنْدِ وِرِ سَبْتِ وِدِ حَدِيثِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا بَا شَيْبِ لِي مَحْسُورِ اَبَانِ كِي دَرِ اِنْدِ
حَا شِيْتِي اِنِ اَسَا رِتِ كَرْدِ اِنْدِ كِي اِيْنِ حَدِيثِ دِرِ سَالِ حَجِّ عِلْمَارِ مَجْلِسِي عَلِيِّ الرَّحْمَةِ مَسْطُورِ اسْتِ اَبَانِ نِي زِيْدِ لِي لِي قُوِي اسْتِ
كِي مَحَلِ اَعْتِنَايِ عَامَايِ سَنَفِ بُوْدِ اسْتِ وِعِلْمَارِ مَجْلِسِي عَلِيِّ الرَّحْمَةِ رَا مَحَلِ عَمَادِ بُوْدِ وِدِرِ سَالِ عَلِيِّ خُوْدِ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۳۲

ذکور فرموده است و در حاشیه نیز مفسرین چند کلمه بخارسی نوشته شده است و نوشته اند این ترجمه از رساله حج مرحوم مجلسی مرقوم گردید و معلوم میشود این حدیث را ترجمه فرموده اند و در کتاب توحید صدوق در بابی نقل حدیث مسطور است که حضرت سید الساجدین سلام الله علیه از شبلی سئوال فرمود بجهت پیشبلی ای شبلی حج بنمادی عرض کرد آری یا بن رسول الله و چنین فرمود که این عنوان مسطور اصح باشد پس شبلی در پایان حدیث و بیان مذمت شبلی که مذکور است حتی حج من قابل یعنی تا اینکه سال دیگر آن سال حج بنماید معلوم میشود که در سال گذشته آنکس حج بنماده و چون بعد از استماع آن فرمایش بدانت چنان است که حج بیجا نبوده باشد سال دیگر معرفت و یقین حج بی پای برود در هر صورت پاره ناسک و فقرات که در این حدیث مذکور است مخالف مناسکی است که مردم شیعی معمول میدارند بلکه بعضی را حرام میداند و میگویند که این شبلی هم در شمار اهل تصوف بوده است و امام علیه السلام در این خطاب باور ساینده اند که در عمل خود نیز که از اهل باطن خود را سیدانی تا حضرت عباسی با بجز ترجمه این حدیث باز شویم فرمود ای شبلی آیا تو نیز حج بی پای آوردی عرض کرد آری یا بن رسول الله فرمود آیا در میقات درآمدی و جامه از تن بیرون کردی و خوشتر از پیشبستی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام که بیعتات نزول نمودی قصد نمودی که تو جامه مصیبت از تن بیرون و بجامه طاعت اندر شدی عرض کرد این قصد نمودم فرمود در آن هنگام که جامه از تن بر آوردی و خوشتر از جامه برهنه گردیدی نیت بر آن نهادی که از ریا و تقاف و دخول در شبهات مجرد کشتی عرض کرد این قصد نکردم فرمود چون پیشبستی غسل دادی نیت نهادی که تو خوشتر از خطایا و ذنوب پیشبستی عرض کرد این نیت ناسختم فرمود پس پیشبستی درآمدی و نه از جامه معاصی بیرون شدی و غسل کردی آنگاه فرمود تطهیر نمودی و احرام بستنی عقد حج کردی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام تطهیر و احرام و عقد حج نمودی نیت بر بستنی که بوره تو به خالصه شد تعالی تطهیر کردی عرض کرد این قصد نمودم فرمود: آنوقت که احرام بستنی آن نیت بر نهادی که تو احرام نمودی بر نفس خودت هر چه میزاد که خدای عزوجل آن احرام فرموده عرض کرد این نیت نمودم فرمود چون عقد حج بر بستنی قصد نمودی که هر عقدی که برای غیر از خدای عزوجل باشد بر کثودی عرض کرد قصد نکردم فرمود و تطهیر و نه احرام و نه عقد حج کردی آنگاه با شبلی فرمود آیا در میقات درآمدی و دو رکعت احرام بی پای گذاشتی و اینکه گفتی عرض کرد آری فرمود در آنوقت که داخل میقات شدی قصد نمودی که به نیت زیارت درآمدی عرض کرد و قصد نکردم فرمود که یک دو رکعت نماز بی پای بردی نیت نهادی که تو بجز نیت خدای تعالی نیت دیگری نیت بدترین اعمال از نماز و بزرگترین جهالت بندگان عرض کرد نیت نکردم فرمود پس در آن هنگام که قبضه آوردی آنکس نمودی که تو تعلق نیانی برای خدای تعالی در هر طاعتی و خاموش میبوی از هر صحبتی عرض کرد آن قصد نکردم فرمود و داخل میقات شدی و نه نماز گذاشتی و نه قبضه بی پای آوردی آنگاه با شبلی فرمود آیا درون حرم شدی و کعبه دیدی و نماز گذاشتی عرض کرد آری فرمود چون داخل حرم شدی نیت نمودی که ضیبت راندن از اهل اسلام را بر خود حرام ساختی عرض کرد نکردم فرمود چون بگذرد غسل شدی کعبه دیدی و بدبختی کنایه خدا در عقب تو پیش نیت نهادی که تو قاصد خدای سبحانی هستی و بس عرض کرد نیت نکردم فرمود و نه داخل حرم شدی

رابع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

و نه کعبه را بیدری و نه نماز بجای گذاشتی آنگاه فرمود طواف نیت نمودی و دست راست را بر کمان کردی و سعی بجای آوردی و عرض کرد آری فرمود چون مشغول سعی بودی قصد کردی که تو بمسجدی خدا می تعالی فراری سجدی و پروردگار علام الغیوب صدق این نیت از تو بدانت عرض کردم فرمود نه در بیت حواف دادی و نه کسی از کمان نمودی و نه آداب سعی بجای آوردی آنگاه باشبلی فرمود با حجر الاسود مصافحه نمودی و در مقام ابرهیم علیه السلام واقف شدی و در آنجا دو رکعت نماز بگذشتی عرض کرد این هنگام امام علیه السلام چنان صبح بر کشید که نزدیک بود و داغ جهان فراید پس از آن گفت آه و از آن پس فرمود هر کس حجر الاسود را مصافحه نماید همانا با خدا کی سبانه مصافحه نموده است پس نیک بنگر ای مسکین که اجر جزیرا که خدای ماستش از بزرگ داشته باطل و ضایع کرده باشی و مصافحه را بخالفت و قبض حرام و نظر اهل امام نکشته باشی پس از آن فرمود که در آن هنگام که در مقام ابرهیم علیه السلام و موقف یافتی اندیشه بر آن نهادی که تو بر هر طاعتی موقوف و از هر مصیبتی تخلف هستی عرض کرد چنین نیت نمودم فرمود در آن زمان که دور رکعت نماز در مقام ابرهیم علیه السلام بگذشتی قصد نمودی که تو بنماز ابرهیم نماز بگذشتی و بسبب نماز خود یعنی شیطان لغه الله تعالی را بر خاک کشید عرض کرد ذکر دوم فرمود پس با حجر الاسود مصافحه نمودی و نه در مقام ابرهیم علیه السلام و موقف یافتی و نه در آن مقام دور رکعت نماز بگذشتی آنگاه باشبلی فرمود آیا بر چاه زمزم مشرف شدی و از آبش بیاشامیدی عرض کرد آری فرمود آیا نیت کردی که بر طاعت مشرف شدی و از مصیبت چشم بر بستنی آنگاه باشبلی فرمود آیا در میان صفا و مروه سعی نمودی و در میان این دو سعی و تردد بجای آوردی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام قصد کردی که تو در میان بیم و امید و خوف در جا هستی عرض کرد ذکر دوم فرمود پس در میان صفا و مروه سعی پیشی و تردد نمودی آنگاه فرمود آیا بسوی سنی بیرون شدی عرض کرد آری فرمود اندیشه بر آن نهادی که مردمان از زبان زبان و دل دست خود این دینی عرض کرد و قصد نمودم فرمود پس بجانب سنی بیرون شدی آنگاه فرمود و قصد بعرفه را بجای آوردی و جریل از جهت طلوع وادی نمره را بشناختی و خدا بر آن زمین میل و خمرات بخواندی عرض کرد آری فرمود آیا در موقف خود بعرفه امر سعادت و علوم را بشناختی و بقصر خدا بر ابر صحیفه اعمال خودت و اطلاع او را بر پوشیده تو و دل خود بدانستی عرض کرد شناختم و نه ختم فرمود چون بر جریل حمت طلوع وادی نیت نمودی که خدای هر سوکن نشناختی یا مرز و هر سلم و سلمه را دوست میداد و عرض کرد نمودم فرمود در وادی نمره قصد نمودی که تا خود تن باطاعت و فرمان در نداری و نترس خبر کردی دیگر از آن شاید امر کنی و نترس خبر داری عرض کرد ذکر دوم فرمود چون نزد علم یعنی ستونی که در عرفات است و فرات یعنی آب شیرین واقف شدی نیت نمودی که شاید بر طاعت تو و وظایف اعمال تو هست با حفظ با هر پروردگار سموات عرض کرد نیت نمودم فرمود پس بعرفه واقف شدی و در جریل از بر آمدی و نه وادی نمره را بشناختی و نه خدای را بخواندی و نه بجانب فرات واقف شدی آنگاه فرمود آیا در میان دو ستون عرفات مرور نمودی و از آن پیش که مرور نمائی دور رکعت نماز بجای بردی و در نزد لغزشی کردی و از آنجا یکس بر چیدی و در مشرف محرام مروردادی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام که دور رکعت نماز بگذشتی قصد کردی که آن نماز شکر است در شب و هم هر شیکل را ببرد و بر آسانتر سهل میاورد و عرض کرد ذکر دوم فرمود در

عرض کرد ذکر دوم فرمود پس از آنکه از این بیاشامیدی

احوال حضرت سیدالتاجین علیه السلام

۸۳۴

آنحال که در میان دو ستون کام میبردی و هیچ از زمین و شمال عدول نمیدادی قصد کردی که از زمین جنت
بین و شمال خود را به قلب و نه به لبان و نه بجوارح خودت عدول نمیدی عرض کردی نیت نکردم فرمود در آنوقت
که در مزدلفه مشی مینمودی و از آنجا یک برسی گرفتی قصد نمودی که هر مصیبتی و جهالتی از تو مرفوع شد و هر علم و
علی ثابت کردید عرض کردی نکردم فرمود در آنحال که بمشعر الحرام مرور نمودی قصد کردی که قلب خود را بتقوی
و بیم خدای عزوجل شعار دادی عرض کردی نمودم فرمود پس در عین مرور کردی و نه نماز رکعتین بگذشتی
و نه در مزدلفه مشی کردی و نه از آنجا یک برداشتی و نه در مشعر الحرام مرور کردی آنگاه با شبلی فرمود یعنی
رسیدی در می جبهه بجای آوردی و سرسوی بستردی و قربانی خود ذبح کردی و در سجد خیف نماز بگذشتی
و بسوی مکه مراجعت کردی و طواف افاضه بجای آوردی عرض کردی آری فرمود چون بمنی و وصول یافتی و رمی
جبار بگذشتی نیت کردی که بمطلب خویش باز رسیدی و این که پروردگار تو جمله حاجات تو را بر آورده و نیت
عرض کردی قصد نکردم فرمود و گاهی که رمی جبار مینمودی قصد کردی که دشمن خویش طیس را رمی نمودی و تمام
خج نفیس خودت او را بخشم آوردی عرض کردی قصد نکردم فرمود چون موی از سرت بتزدی نیت نمودی که
از ادناس از کنایان بنی آدم مطهر شوی و از ذنوب و گناهان بیرون آیدی مانند روزی که از مادرت متولد
شدی عرض کردی قصد نکردم فرمود در آنوقت که در سجد خیف نماز بگذشتی قصد کردی که تو بخیر از خدای عزوجل
دکانه خویش از چیزی نگیری و جز رحمت خدای تعالی ایستد و از نیتی عرض کردی نیت نکردم فرمود در آن هنگام
که قربانی خود را ذبح نمودی که حنجره طلع را با آنچه متمسک هستی آن از حقیقت و ادع قطع کردی و سنت
ابراهیم علیه السلام را در ذبح نمودن پسرش و سیوه دشت در میان قبشش ثابت کردی و مقصود و حاجت
او سنت او بودی برای آنکه بعد از او هستند و قربانی است بسوی خدای تعالی مر پس آید کانش را عرض کرد
نکردم فرمود در آن هنگام که بسوی مکه مراجعت کردی و طواف نمودی طواف افاضت را قصد نمودی که تو از رحمت
خدای فیض یاب شوی و او با رکعتی و بموَدت او تمسک یافتی و فرمایشش را بجای آوردی و بسوی خدای تعالی تقرب
جستی عرض کردی چنین نیت پائی بگذشتیم اینوقت امام زین العابدین علیه السلام با وی فرمود پس بمنی
وصول یافتی و نه رمی جبار بگذشتی و نه سرت ترا شنیدی و نه قربانی خودت را ذبح کردی و نه در سجد خیف نماز کردی
و نه طواف افاضت را طواف آوردی و نه بجزرت پروردگار تقرب گرفتی باز شو و مراجعت گیر که تو حج بگذشتی این
شبلی بر آنچه در حج خویش تغزیر یافته بود همی بگریست و کسره همی تجلم و تالم روز کار نهاد تا چون سال گیر آن سال
از روی معرفت و یقین اقامت حج نمود با جمله در آنچه پیش پاره فقرات مثل طلوع حبیب الرحمن و وادی النمره
غیر ما مخالف طریقت شیعی است در و شایسته سنت و جنات مقصود است ناصر خضر و علوی که در شمار است
شعرا می نامند او را عجب بزرگ کار و فضیلتی عالی تبار است این مضمون را آن تقریب در این قضیه مشهوره
خوبنظم آورده است محض آید باز که بنماست تمام مطور بود

حاجیان آمدند با تعظیم مشاکر از رحمت خدای کریم آمده سوی که از عرفات زده بشکوه عمره از تخیم
یا فتح و عمره کرده نام بازگشته بسوی ما نسیم من شدم سالی باقبال پای کرده من چون زده کلیم

ربیع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

سر را در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم کفتم او را بکوی چون رستی زین سفر کردن برنج و بیم
 چون همچو استی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن خرم جلد بر خود حرام کرده بری بر چه ما دون کرد کار کریم
 گفتی گفتش زدی بسیک از سر علم و از سر تعظیم می شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم
 گفتی گفتش چو در عرفت استادی و یافتی تقدیم عارفان شدی و شکر خویش بتوازم معرفت رسید نسیم
 گفتی گفتش بر میر منی در حرم بجا این کف در قیم این از شر نفس خود بودی وز غم حرفت و عذاب مجیم
 گفتی گفتش چنانکه بی ای انداختی بدیور حبس از خود انداختی برون کیسو همه عادات ضلای میسیم
 گفتی گفتش چو می گشتی کو سفد از پی اسیر و تیمم قرب خود دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس و دین نسیم
 گفتی گفتش چو گشتی تو مطلع بر مقام ابراهیم کردی از صدق و تقیادین خواستی خویش را بسج نسیم
 گفتی گفتش چو وقت طوا که دیدی بر روی پر ظلم از طواف همه ملائکبان یاد کردی بگرد عرش عظیم
 گفتی گفتش چو کردی می از صفا سوی برده بر نسیم زیدی اندر صفای خود گویا شدت فارغ از حجیم نسیم
 گفتی گفتش چو گشتی از ماند از حجر کعبه دل بدویم کردی اسباب کورم خود را همچو بی کنون که گشت نسیم
 گفتی از غیاب بر چه گفتی من ندانستم صحیح و غم کفتم اید و مست پس کردی نشدی درست نام جویم نسیم
 رفتم و که دیده آمده باز نعت با دیده خریدیم نسیم که تو خواهی که حج کنی پس این همچین کن که کردت نسیم

در کتاب مستطاب مصباح الشریعة که منسوب بچراستخاین و کرا له قایم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 میباشد و نیز در رساله مذکوره این حدیث که راجع باعمال باطنیه خرج است مسطور است قال الصادق علیه السلام
 إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَحْجَّ فَحَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحِجَابِ كُلِّ حَاجِبٍ وَتَوَضَّأْ مَوْلَاكَ
 كُلَّمَا لَى خَالِفِكَ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا بَيْنَكَ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسَكَاتِكَ وَمَسْكَاةٍ لِقَضَائِهِ وَحِكْمَةٍ وَفَلَدٍ
 وَدَعِ الدُّنْيَا وَالرَّاحَةَ وَأَخْرِجْ مِنْ جَسَدِكَ مِنْ جَسَدِ الْخَالِقِينَ وَلَا تَقْعُدْ عَلَى زَادِكَ وَرَاحِلَتِكَ
 وَأَحْبَابِكَ وَقَوْمِكَ وَشَبَابِكَ وَمَالِكَ خَافَةَ أَنْ يَصِيرَ ذَلِكَ عَدُوًّا وَوَالِهَا فَا نَ مِنْ أَدْعَى رِضَى اللَّهِ وَ
 اعْتَدَ عَلَى مَا سِوَاهُ صَبْرٌ عَلَيْهِ وَبِالْأَوْعَدِ وَالْيَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلَا حِيلَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِزِّ اللَّهِ
 تَعَالَى وَتَوْفِيقِهِ فَاسْتَعِذْ اسْتِعْذَادَ مَنْ لَا يَرْجُو الرُّجُوعَ وَأَحْسِنِ الضَّعْفَةَ وَدَاعِ أَوْقَاتِ فِرَاقِ اللَّهِ
 تَعَالَى وَسُنَّ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا يَحِبُّ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَالْإِحْسَالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ
 وَالشَّفَقَةِ وَالسَّخَاةِ وَإِيَّارِ الزَّادِ عَلَى دَوَامِ الْأَوْقَاتِ ثُمَّ اغْتَسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ
 وَالْبَسْ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَالصَّفَاءِ وَالخُضُوعِ وَأَخْرِجْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحُجَّتِكَ
 عَنْ طَاعَتِهِ وَتَبِ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَادِقٍ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَةٍ مَهَبَةٍ وَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُسْتَمِيسًا
 بِالْمَرْوَةِ الْوُثْقَى وَطَيْفٌ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَائِفِ الْمُتَسَلِّمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ
 الْبَيْتِ وَهَرُونَ هَرُونَ مِنْ هَوَاكَ وَتَبَرَّ مِنْ جَمِيعِ عَوْلِكَ وَقَوْمِكَ وَأَخْرِجْ مِنْ عَفْلِكَ وَقَلْبِكَ
 بِخُرُوجِكَ إِلَى مَنِيٍّ وَلَا تَمَنَّ مَا لَا يَحِلُّ وَلَا تَسْتَحِقَّهُ وَاعْتَرِفْ بِالْخَطَايَا بِالْمَرْفَاتِ وَجَدِّ دَعْوَتِكَ عِنْدَ
 اللَّهِ تَعَالَى بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَتَقَرَّبْ إِلَيْهِ وَوَقِّعْ بِمِزْدَلِفَةٍ وَأَصْعَدْ بِرُجُلِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُحُوبِكَ

وَالْخَالِقِينَ

إِلَى الْجَمَلِ وَأَذْمَجَ خَجْرَةَ الْهُوَى وَالطَّبْعَ عِنْدَ الذَّبِيحِ وَارْمِ الشَّهْوَانَ وَالْحَسَاتِ وَالذَّنَائَةَ وَ
 الْأَفْعَالَ الذَّمِيَّةَ عِنْدَ رَمَى الْجَمْرَاتِ وَأَخْلَوِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَالْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِكَ وَأَدْخُلْ فِي أَمَلِكَ
 اللَّهُ تَعَالَى وَكَفِّهِ وَسْتِرِّهِ وَكَلَامُهُ مِنْ مُتَابَعَةٍ مُرَادِكَ بِدُخُولِ الْحَرَمِ وَدُخُولِ الْبَيْتِ بِحَقِّهَا
 لِتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَمَعْرِفَةِ جَلَالِهِ وَسُلْطَانِيَّةِ وَاسْتِيلِ الْجَمْرَ رِضَى بِقِسْمِيَّةِ وَخُضُوعًا عَظِيمًا وَوَدْعًا
 سِوَاهُ بِطَوَافٍ لُودَاعٍ وَصَفِّ رُوحِكَ وَسِرِّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفَائِقِ
 بِمِرْتَى مِنَ اللَّهِ نَفِيًّا أَوْ صَافِكَ عِنْدَ الْمُرَّةِ وَاسْتَقِمَّ عَلَى شَرْطِ حَجَّتِكَ وَوَفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي طَاهَرْتَ
 دَبْلَكَ وَأَوْجَبْتَهُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَعْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضْ الْحَجَّ وَلَمْ يَخْتِمْهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ إِلَّا قِيَامًا
 إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَرَبُّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مِنْ سِتَاعِ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَلَا شَرَعَ نَبِيَّةً سُنَّةً فِي خِلَالِ
 النَّاسِ عَلَى تَرْقِيَّتِهَا شَرَعَهُ إِلَّا لِلِاسْتِعْدَادِ وَالْإِشَادَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَالْفِرِّقَةِ وَالْقِيَامَةِ وَقَضَى بِاللَّيْلِ
 السَّبْقِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَدُخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهَدَةِ تَنَاسُلِ الْحَجَّ مِنْ أَهْلِهَا إِلَى
 آخِرِهَا الْأُولَى الْأَبْلَى الْأُولَى وَذَكَرَ كِتَابٌ مِنْ لَاحِظَةِ الْعَقِيدَةِ دَرَبُ نَوَادِرِ عَشْقِ رِجَالِ حَضْرَتِ جُفَرِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَبْتِ
 كَيْسِ الْمَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمَوْهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي تَشَاوُهِهَا مَوْلَاهَا فَخَجْرَةَ
 قَالَ يَرُدُّ عَلَيْهَا مَهْرَ مِثْلِهَا وَكُنْتُ فِي قِيَمَتِهَا فَإِنْ عَجَزْتُ فَهِيَ مِنْ أُمَّهَا فَإِنَّ الْأَوْلَادَ عَلَى بَنِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 فَرَمَوْهُ دَرَبُ جَارِيَةٍ مَكْتُوبَةٍ بِعِيَانِهَا فِي خُورِهَا فَخُوشِ قَرَارِهَا نَهَادَهُ كَمَا دَرَزَانِ مَعِي سَتِي سَلْفِي مَعِي سَتِي مَوْلَايَ خُودِ
 دَادَهُ أَرَبْدَرِ قِيَمَتِ آزَادِ بَشَدِ بَاجِلِ سِغَرِ مَا يَدُوكَ بِحُسَيْنِ جَارِيَةٍ مَوْلَايَ أَوْ مَقَارِبِ دَرَزْدِ خَارِجِيَةٍ بَارُورِ كَرْدِ دَرَبِ مَوْلَا
 اَوْ سَتِ رُؤُوسِ الْمَسْأَلِ أَوْ بِجَارِيَةٍ اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 دَرَاهِمَاتِ أَوْلَادِ اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 اللَّهُ عَلَيْهِمَا اَزْخَرِدَارِي كِنِيزِكِ بَا أَوَا زِ پَرَسِشِ كَرْدِ نِزِي جَائِزِ اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 الْبِحْتِ مَعْنِي بَا كِي بَر تَوْ نِيسْتِ كِه مَعْنِي كِنِيزِكِي رَا خَرِيدَارِي نَمَانِي تَابِشْتِ رَا بِيَا د تَوَا وُرْدِ بِنِي قِبْرَاتِ تَوَانِ وُرْدِ
 فَضَائِلِ كِه سَرُودِ غَنَاءِ نِيسْتِ دَر سَبَابِ بَا دَا وُرْدَنِ اَعْمَالِ اَفْعَالِي اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 بَاشَدِ مَطُورِ اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَزْخَرِدَارِي كِنِيزِكِ بَا أَوَا زِ پَرَسِشِ كَرْدِ نِزِي جَائِزِ اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 اَكْرَامِكِ پِيدَا كَرْدِه نَقِيرِ بَاشَدِ نَمِزْتِ غَمِي اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ
 فَرَمُودِي آرِي يَكَا نِ بَاشَدِ سِي كِه كِه كِه عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِفَرَمُودِي هِي لِأَهْلِهَا لِأَسْتَوْهَا اِلَيْهِ لَعَلَّ
 اَزْصَا جَانِ خُوشِشِ جِهَانِ اَزْهَسْتِ كُنِيسِدِ وُدْتِ نَزِيدِ سِي كِه بَا اَزْخَرِتِ سَسْأَلِ كَرْدِمِ كَرْمُودِي دَر جِيَا
 جَا سِه يَدَا پِيدَا كِنْدِ قَالِ بَعْرِهَا سَنَهَ فَإِنْ لَمْ تُعْرِفْ جَعَلَهَا فِي أَرْضِ مَا لِي حَتَّى يَحْتَجِّيَ طَالِبُهَا فَيُعْطِيهَا
 آيَاةً وَإِنْ مَاتَ أَوْضَى بِهَا وَهُوَ لَنَا ضَامِنٌ بِمَنْ كِيَا لِي بِرُؤُوسِ سُرُغِ بَدِيدِ كَرْمُودِي صَا جِي پِيدَا كَرْمُودِي دَر جِيَا
 عَرَضُ اَلِ خُودِ بَارِدَا طَالِبِشِ بَا يَدِ نِيسِنِ بَا يَزْدَدِ دَا كَر اِي نِ كَسِنِ اَكْرَامِكِ پِيدَا كَرْمُودِي فَارَسِدَا نِ لَعَلَّ وَتَسْتَيْدِ
 بِمَعْنِي وَتَسْتَيْدِ كِنْدِ كِه مَرُوقَتِ طَالِبِشِ وَارَسِيدِ بَا وُدْتِ هِنْدِ اِي نِ شَخْصِ كِه پِيدَا كَرْمُودِي اسْتَكُوشِشِ نَمُودَنِ دَرَادَايَ مَالِ الْمَكَاثِبِ أَوْ كَرَادَايَ مَالِ الْكُتُبِ عَاجِزِ شَدِيدِ

در باب حج

در باب حج

در باب حج

در باب حج

کتاب

رابع دوم از کتاب مشکوٰه لادب ناصری

کتاب مطهر است که علی بن احسن علیها السلام بر تفسیر و صواع یعنی کار و روزگار تفضل میفرمود یعنی چون ایشان بر تفسیر
 که آنجا می سپارند ضامن هستند و باید از عهده بر آیند آنحضرت بر ایشان تفضل مینمود و اگر چیزی را فاسد میکردند بطریق
 خدمت با ایشان گناه نمیکرد. و هم در کتاب در باب رجوع از وصیت مطهور است که یونس بن عبدالرحمن بسناد
 خود از علی بن احسن سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود **لِلرَّجُلِ أَنْ يُعْتَرِفَ مِنْ وَصِيَّتِهِ فَيُعْتِقَ مَنْ كَانَ مِنْ
 بَيْتِهِ وَ يَمْلِكَ مَنْ كَانَ مِنْ بَيْتِهِ وَيُعْطِي مَنْ كَانَ حَرَمَهُ وَيُحْتَرِمَ مَنْ كَانَ أَعْطَاهُ
 مَا لَوْ يَكُنْ رَجَعَ عَنْهُ** میفرماید برای مرد است یعنی مختار است که وصیت خود را تغییر دهد پس آزاد کند هر بنده را
 که تمیک آن زمان کرده و تمیک نماید هر بنده را که آزادی آن امر نموده و عطا نماید کسی را که عطا کرده تا آنجا که می تواند رجوع
 نمود یعنی آنجا که برود که مشاعرش بر تغییر وصیت حاکم نباشد. و هم در آن کتاب از زبان بن تغلب مروی است که از علی بن
 احسن علیها السلام سؤال کردند از مردیکه چیزی برای کسی از اسول خود شنیده است یا در کتابی است یا در کتابی است
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَحَدٌ مِنْ تَبِيعِهِ فرمود شئی در کتاب ایستاده نیست یا در کتابی است یا در کتابی است یا در کتابی است
 سؤالی او باید موصی له داده شود مصنف کتاب مذکور این بابویه علیه الرحمه میفرماید هر وقت وصیت شود سهمی از
 سهام ذکوة این سهم یک قسمت بر هشت قسمت است و هر وقت وصیت شود سهمی از سهام سواریت یک قسمت از شش
 قسمت است و آنچه مقصود موصی است و از مرد او ظاهر شود و مضمی میگردد و هم در کتاب از حضرت ابی عبد الله مروی
 که فرمود **مَرَضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثَلَاثَ مَرَضَاتٍ وَ فِي كُلِّ مَرَضَةٍ يُوصِي بِوَصِيَّتِهِ فَإِذَا أَقْبَلَ
 أَمْضَى وَصِيَّتَهُ نَسِيَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَهْدَ مَرِيضٍ بِيَاكِرٍ كَرِيْمٍ وَ فِي مَرِيضِي بَوَيْتِي وَصِيَّتِي نَهَادُ وَ بَعْدَ مَا قُتِلْتُ
 مِنْ مَرِيضِي بَرِيَّتِي وَصِيَّتِي خُذُوا مِنْ مَرِيضِي كَلَامِي وَ مِنْ مَرِيضِي كَلَامِي وَ مِنْ مَرِيضِي كَلَامِي وَ مِنْ مَرِيضِي كَلَامِي**
 وصیت و منقسم فرموده بود بعد از بیبودی مضمی داشت و از آنجمله که این جوری و دیگران در باره آنحضرت مطهر
 داشته اند که دو دفعه اموال خود را در راه حق قسمت فرموده شایسته این مطلب میرسد در کتاب حله المتقین مطهور است که
 امام زین العابدین علیه السلام میفرمود چون مرده را بگور نهند بایست آنرا که اولای مردم هستند با وی نزدیک سرش
 باشد و نام خدا را بر زبان آورد و بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد و از شر شیطان بچد و پناه برد و سوره حمد و قل
 اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و آیه الکرسی بخواند و اگر تواند رویش را برهنه کند و بر خاک گذارد
 و در آنجا او را بشناودین و اقرار بنامه مصوبین علیهم السلام و سایر اعتقادات حق بقبول نماید و در حدیث دیگر فرمود
خَاكُ بَرِيْرَةٍ بَرِيْرِي كَبُوْرٍ اِيْمَانِيْكَ وَ تَصَدَّقْ بِقَابِعِيْكَ هَذَا مَا وَعَدَ اللهُ وَرَسُولُهُ مَا اَكْبَهُ دَهْرٌ مَا زَانَ خَاكُ
 نامه ات نوشته شود و چون بفرار کنسند مردم بر گردند نزدیکترین مردم با او نزدیک سر قبر نشیند تا با او از بنده او بر زمین
 که این تعیین باعث آن میشود که منکر دیگر از او سؤال نکنند و منت نکند که بعد از دفن میت اهل او را نزد قبر
 بگویند قبل از دفن بر سجده است و هم در کتاب مطهور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را شکافی از
 قلع بود و هر وقت صدر خت پوشیدن نمودی آنمک و آنرا طلب کرده از شک بر خویش علی ای ه از این مشرفی که
 شد که در حال استعمال شک میفرمود و هم در کتاب مطهور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام اکثری پذیرد
 امام حسین علیها السلام را در آنمک مبارک میکرد و نیز در کتاب مطهور است که بر بیقراری اکثری حقیق در دست

کتاب مشکوٰه

بیت

بیت

نست خود را
خود را در راه
خدا

آداب دفن
بیت

بیت

بیت کردن
اکثری امام
حسین

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۳۸

بارک امام زین العابدین علیه السلام بدید عرض کرد این چه کس است فرمود این عقیق رومی است و نیز در کتاب منقولست که در خانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام بالشهادت نما بود که در آن صورتها و شکلهما کشیده بودند و بر روی آن می نشستند و هم مطورا است که جمعی بسرای آنحضرت آمدند و بالشهادت و فرشتهای نفیس دیدند عرض کردند ما در منزل شما چیزی چند سنکریم که ما را خوش نیامد فرمود ما زمان را خواستار می شویم و همراهیای ما میسر است ایشان آنچه میخواهند از بهر خود خریداری نمایند اینها از برای ما نیست و از آن حدیث نخبی از این پیش مذکور شد در کتاب حیوة ایحوان مطورا است که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از پیروی بیرون شد عرض میکرد **اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُصَدِّقُ الْيَوْمَ وَأَوْهَبُ عِرْضِي الْيَوْمَ لِمَنْ يَخْتَابُنِي** بار خدایا امروز را ای کار تصدیق بسیارم یا عرض خویش را برای آنکه غیبت من بیکداند محبوب دارم مقصود آن است یا تصدق دادن برای خط از بیات و ادراک سنات و سوابق برتر است یا اینکه از آنکه غیبت بنمایند و سخنان نابهنجار در باره آدمی بزبان میآوردند چشم پوششند و کلمه غلط روند این کردار و این علم و بردباری را در حضرت خدای ذخیره گذارند تا در دنیا و آخرت شتاب باشند با بجز از این پیش نیز باین تقریب حدیثی مذکور شد در تذکره سبط ابن جوزی مطورا است که علی بن الحسین داخل کنیف شد و در آنجا کسهای کوچک کریت که بر جاسه می نشستند در اندیشه شدند که چنانچه علقه از بهر آن مکان تفرز نماید آنگاه فرمود **كَيْفَ اصْنَعُ شَيْئًا لَوْ يَصْنَعُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ بَعْدَهُ** فرمود چگونه مقرر دارم کار بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگران بعد از آنحضرت معمول نداشته اند پس متروک شد یعنی این کار یک نوع بدعتی است و جایز نیست

ذکر پاره حکایات که از جناب سید الساجدین علی بن حسین سلام الله علیهما در کتب احادیث و اخبار ماثور است

در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه از ابو حمزه ثمالی مرویست که از علی بن حسین علیه السلام شنیدم بفرمود از فریش حدیث میفرمود **لَمَّا قَابَا اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَقَعَ حَوْأُ وَلَمْ يَكُنْ غَشِيَهَا مَسْخُوقًا وَخَلَقْنَا الْأَجْنَاسَ فِي الْأَرْضِ وَذَلِكَ بَعْدَ مَا نَابَا اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ وَكَانَ آدَمُ يُعْظِمُ الْبَيْتَ وَمَا حَوْلَهُ مِنْ حُرْمَةٍ الْبَيْتِ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَغْشَى حَوْأَ خَرَجَ مِنَ الْحَرَمِ وَأَخْرَجَهَا مَعَهُ فَإِذَا جَازَ الْحَرَمَ غَشِيَهَا فِي الْحِلِّ ثُمَّ يَغْتَسِلَانِ إِعْظَامًا مِنْهُ لِلْحَرَمِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِئَاءِ الْبَيْتِ قَالَ فَوَلِدَ لِآدَمَ مِنْ حَوْأَ عَشْرُونَ ذَكَرَ أَوْ عَشْرُونَ أَنْتِي فَوَلِدَتْ لَهُ فِي كُلِّ بَطْنٍ ذَكَرًا وَأَنْتِي فَأَوْلُ بَطْنٍ وَوَلِدَتْ حَوْأَ هَابِيلَ وَمَعَهَا جَارِذٌ يُقَالُ لَهَا أَفِيلَا قَالَ فَوَلِدَتْ فِي الْبَطْنِ الثَّانِي فَايِيلَ وَمَعَهَا جَارِيَةٌ يُقَالُ لَهَا لَوْزَا وَكَانَتْ لَوْزَا أَجَلًا بَنَاتِ آدَمَ قَالَ فَلَمَّا أَدْرَكَوْا خَافَ عَلَيْهِمْ آدَمُ الْفِتْنَةَ فَدَعَا هُمَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَرِيدُ أَنْ أَفْجِكَ يَا هَابِيلُ لَوْزَا وَأَفْجِكَ يَا فَايِيلَ أَفِيلَا قَالَ فَايِيلُ مَا أَرْضِي هَذَا أَتَشْكُنِي أَيْتُ هَابِيلُ الْبَيْتَ وَنَسَجَ هَابِيلُ خِيَتَهُ**

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الابدان ناصری

۱۳۹

الْحَمْلَةَ قَالَ فَاَنَا أَفْرَعُ بَدَنِكَ فَإِنْ حَرَجَ سَهْمُكَ يَا قَابِيلُ عَلَى لَوْزٍ أَوْ حَرَجَ سَهْمُكَ يَا هَابِيلُ عَلَى أَقْلِيَاءَ وَحَرَجَ سَهْمُكَ عَلَى لَوْزٍ وَحَرَجَ سَهْمُكَ عَلَى أَقْلِيَاءَ قَالَ فَحَرَجَ سَهْمُ هَابِيلَ عَلَى لَوْزٍ وَحَرَجَ سَهْمُ قَابِيلَ عَلَى حَرَجِ سَهْمِ قَابِيلَ عَلَى أَقْلِيَاءَ قَالَ فَحَرَجَ سَهْمُ هَابِيلَ عَلَى لَوْزٍ وَحَرَجَ سَهْمُ قَابِيلَ عَلَى أَقْلِيَاءَ قَالَ ثُمَّ حَرَّمَ اللَّهُ نِكَاحَ الْأَخْوَانِ بَعْدَكَ
یعنی چون توبت حضرت آدم علیه السلام در پیشگاه حضرت احدیت در مورد قبول نزول یافت با حضرت خواستگار آمد
علیها با تیرسب رفت چنان بود که از آن هنگام که آدم و حوا بکوت نمود در آمده بودند جز در زمین کار
آن تیرسب و این سخن بی نبوده بودند در این سخن ایشان با یک دیگر از آن پس بود که توبت آدم در پیشگاه
خالق مبروراه پذیرفته شده بود با بجهل میفرماید چنان بودی که حضرت آدم با پس غمگین و حشت خانه کعبه و
اطراف بیت را هر وقت خواستی با خواهرت مضاجعت سپارد و از حرم بیرون شدی و حوا را با خویش
بیرون بردی و چون از حرم میگذشت و بجل می رسید در جل با جو ابهم در این سخنند آنگاه محض تعظیم و تقسیم حرم
هر دو تن غسل میکردند و از آن آرایش شست و شوی میدادند آنگاه در پیشگاه بیت حاضر میشدند میفرماید
حضرت آدم را از حضرت خواستگار آمد علیها بیت تن سپران و بیت تن دختران پیدا آمد و حضرت حوا
بر شکم که فرو نهادی یک پسر و یک دختر تو ام بیار و دی و سخت شکم با بیل و جاریه بنام تسلیم بود و
در بطن مانی قابیل و خواهرش لوز را تو امان فرو نهاد و لوز ابلاحت دیدار و صحبت رخسار از تمام
دو شیرگان حضرت آدم علیه السلام سرفراز تر بود چون فرزندان آدم جانب رشد و بلوغ گرفتند
آدم علیه السلام میناک شد تا بساد افستند و کاری نکو هیده در میان پیدا کرد و لاجرم ایشانرا در حضرت
خود بخواند و با بیل فرمود یا بیل سخواهم لوز را در جبال نیکاح تو بازگشتم و با قابیل فرمود اقلیم را با
نیکاح بندم قابیل در پاسخ گفت من هرگز باین کار سازگار نباشم آیا میخواستی خواهر بیل را که شترش
و دیداری نکو هیده دارد با من بی پیوندی و خواهرم را که به تناسب اجزا و لطافت اعضا و چهره دلارا متناسبت
در بند نیکاح با بیل در آوری حضرت آدم علیه السلام فرمود من این حکومت بقرعه بنیکم و در میان شما قرعه
ببندارم اگر سهم تو ای قابیل بنام لوز درآمد و سهم تو ای بیل بر اقیما افتاد هر یک از شما را بان که قرعه
بنام او درآمد نیکاح می بندم ایشان با سر رضی شدند و چون قرعه درآمد خستند سهم بیل بر لوز را خواهر قابیل و سهم
قابیل بنام اقیما خواهر بیل درآمد و حضرت آدم سلام الله علیه بهمان طور که از جانب خدای اشارت شد
ایشانرا با یکدیگر نیکاح بست اما مبین العابدین علیه السلام میفرماید از آن روز و از آن پس خدای تعالی نیکاح خواهر را
با برادران حرام فرمود و مرد قرشی عرض کرد آیا ایشان فرزند آوردند فرمود آری قرشی گفت این کردار و سبک
مزاوجت امروز در جماعت موسس معمول است فقال علی بن الحسین ایما فعلوا ذلک بعد التخریم من الله و هو
یعنی حکم امروزه آنروز یکسان نیست چه آن هنگام که حضرت آدم علیه السلام این معامت فرمود و چاره نبود و بعد از آن
خدای بود و لکن امروز که مردم موسس این کارند و اسید از بعد از آنست که خدای تعالی حرام کرده و آنده و
مخالفت حکم خدا را میباید چنانکه میفرماید لا تشکر هذا التماهی شرائع جرت الیس الله فخلق ذوقه آدم
منه ثم احلها لک فان ذلک مبرع من شرائعهم ثم انزل الله بعد ذلک التحريم لیسوا من الیوم

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۴۴

علیه السلام میفرماید در آنچه پیش بحالت تردید و انکار مباش و باندیشه و شبهه در پی آن مخلد شرعیهای جاری است که تحقیق
 معمول بود و گزینانت که خدای تعالی حضرت جو را از کل حضرت آدم و استخوان و بیافرید مغذک حواری آدم طلال
 فرمود یعنی با اینکه جزو بدنش بود با وی طلال ساخت در این صورت معادله آدم با فرزندان سهله است چه ایشان
 جزو بدن نبودند پس این شرعی است از جمله شرایع معموله ایشان و از آن پس خدای تعالی آیت تحریم بخت داد این
 شریعت را حرام ساخت مقصود آنست که این در میان بحسب اقصای هر وقت و تکلیف هر جماعت شرعی را مقرر میدارد
 کسی را بعتد از چون و چرا سخن کند یا کار بقیاس نکند معلوم باد که نقل اخبار و محدثین آثار را در این باب سخن بجای
 است و تواند بود که این حدیث از طریق عامه روایت شده باشد یا اینکه در حالت تفرقه رسیده باشد و نیز بر وفق سطور است
 تواریخ و کتب اخبار و احادیث اعلیاء بصناعت دیدار و ملاحظت رخسار و ملاوت کفار و موسی مشکبیز و روی دلاوت
 مشهوره آفاق و مجوبه نفس بود و لیو ذارا از حسن و جمال بهره درست بدست نیقاده و بفسرین شیعی علمای اخبار را
 در ترویج خواهر با برادر سخن میرود و گویند هیچوقت این کار صورت نداشته بلکه چون حضرت آدم و صیت و انان
 خود را با بر پروردگار طلیل به طلیل توفیق فرمود تا قایل داناید غصب شتعل گردیده همت بر قلش کجاست و
 حضرت شیت دریافت فرید او جید ابوجود آمدند و بعد از عصر روز پنجشنبه حورانی برای شیت آفریده نمازد
 و روز دیگر حورانی برای یافت موجود گشت پس شیت پسری از یافت و ختری پیدا آمد این دو غم زاده را
 با یکدیگر ضحیح کرد و اینده ذریت نبی آدم از ایشان موجود شده پاره از فسفرین بر آن رفته اند و از روایت عامه بر آن
 عقیدت هستند که مقصود از این دو فرزند آدم از فرزند صلبی حضرت آدم باشند بلکه دو تن از مردم نبی اسرائیل
 بودند و استدلال بکلام ایزد و بحال بنامید من اجل ذلك کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا
 بغیری نفس و گویند صد و دوازده یکی از دو فرزند آدم بصلاح نیاید که سبب ایجاد خصم بر نبی اسرائیل
 و نیز در این آیت از قربانی ذکر میشود و در حدیث مذکور از قرعه سخن میرود اما فسفرین شیعی همان قول اول را که مراد از
 این دو تن همان دو فرزند صلبی آدم قایل است صحیح و سخن میدانشند در تفسیر صافی در ابتدا سوره مبارکه
 نساء در تفسیر آیه مبارکه اِنْفُواذِبْکُمْ وَالَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ که آیه اولی سوره مبارکه است بعد از پاره
 تحقیقات حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب بدو نسل از ذریه آدم که از آنحضرت سؤال کرده
 اند مذکور میدارد که شامل آنحضرت عرض میکند پاره مردمان هستند که بران عقیدت رفته اند که خداوند بفرست آدم
 وحی فرستاد که دخترانش را با پسرانش تزویج فرماید و این آفریدگان همانست اصلشان از برادران و خواهرانش
 آنحضرت میفرماید خدای تعالی بزرگتر و برتر و منزله تر از این است همانا این سخن گویند کسی میگوید که بران عقیده
 باشد که خدای تعالی اصل صفوت خلق و دوستان و پیمان و فرستادگان و مومنین و مومنات و مسلمانان
 سلامت را از حرام گردانیده باشد و او را آن قدرت نباشد که از طلال بیافریند و حال آنکه عهد و میثاق ایشان را بر
 طلال و طهر طیب ظاهر ما خود داشته سو کند با خدای که خبر با قیام که پاره از بهایم خواهد خورد در شناخته با وی
 در آنچه و برومی سوار شده و چون برومی کثوف و معلوم افتاده است که آنچنان خواهد بود است از آن کاره
 نشسته و با ذنانش خدایش سبب رسانیده که مرده نیقاده است با بخله صاحب تفسیر بعد از این نیز بیانات

تحقیق و تحقیق

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

و ذکر اخبار متعدده که متوکلان خبر است یغریب و بعد از آن اسخده حضرت سجاد علیه السلام را که مذکور نمودیم
 از کتاب احتجاج نقل میکنند و در پایان آن میفرماید اگر گفته شود که چگونه میتوان در میان نخبر و نیز آنخبری که باین شهرت
 از حضرت صادق ماثور است بان اخبار که مخالف اخبار است توافق داد جواب گوئیم که اولاً اخبار پیش که مخالف
 اینجور است همانا صحیح و محل اعتماد است و این خبر برای بعد خبری است که بطرف عاصه و موافق عقیدت ایشان وارد
 شده و بر آنها اعتمادی نشاید باینکه جایز است که این خبر را نیز بطوری تاویل نمایند که با اخبار سخت توافق داشته باشد
 و نیز صاحب تفسیر صافی در سنن مؤمنان در تفسیر آیه شریفه **وَ اَقْلُ عَلَیْهِمْ نَبَا ابْنِ آدَمَ لَاقِرًا قَرَابًا** میفرماید
 بعضی قایل را قایل بانون گویند و حدیثی از امام محمد باقر مؤید حدیث مذکور مسطور میدارد **و آنجا که در پارچه کتب تاریخ**
 بان اشارت رفته از حضرت صادق آن حدیث مسلمی است علیه و آله روایت میکند که با حضرت عرض کردند چه چاره باشد
 که ایشان چنان بکنند که قایل بسبب غیرت و حد بر خواهرش ایل را بکشت و ایشان هر دو تن بر خود
 خود که در ازدواج آن یک باشد **میسوزیند فقال تقول هذا اما لیتحی ان تزوی هذا علی ابی لیه**
 فرمود چنین میگوئی آیا شرم نیکنی که چنین باشد بیکر با پیغمبر خدای آدم علیه السلام باز زانی عرض کردند
 پس بگو اعلت ایل را قایل بکشت فرمود بسبب وصیت آدم با ایل آنجا فرمود خدای تعالی
 بحضرت آدم وحی فرستاد که وصیت واسم الله الاعظم را با ایل گذارد چون قایل در سن حسین باز
 ایل بود و ایندستان بد و پیوست دشمنان کردید و گفت من بگرمت و وصیت اولی بستم پس حضرت
 آدم از روی آنوحی که خدا بد و فرستاد ایشان را بقرابانی فرمان کرد و ایشان بفرمان پدر قربانی پیش آوردند
 و خدای تعالی قربانی ایل را قبول فرمود و از ایزوی قایل بروی حد برد و او را بکشت و در تفسیر منج الصالحین
 از سوتین غار از حضرت صادق صلوات الله علیه مسطور است که در نشأ قتل قایل ایل را خلاف این است
 که مردمان بعضی عامه میگویند که قایل میخواست اقلیها را که تو ام او بود و خواهد حضرت آدم او را به ایل کشت
 و با و داد چه اگر تزویج خواهر برادر جایز بودی در شرع ما نیز جایز بودی لکن خواست دختر که کذاشت او را
 نام کرد و سخت کسیکه در زمین بنی کردی بود خدای تعالی در زده را بروی دلیر ساخت تا او را بکشت و از پس او
 قایل متوکل کردید و بعد از قایل ایل تولد یافت چون قایل بالغ شد خدای تعالی برای او زنی جنبه که بصیرت
 آدمی و بنام جان بود از بهر او بفرستاد و آدم را فرمان کرد تا او را بقایل داد و چون ایل بلوغ یافت خدای
 سبحان از بهر او حوریه که بنام نزل بود بفرستاد و وحی نمود که آدم علیه السلام او را به ایل عقد بست چون قایل
 دیر ابد بد گفت ای پدر من برادر مہترم و باین گرم است اولی بستم فرمود و سن این کار بفرمان کرد کار کردم نه بهر
 نفس خویشتن قایل گفت نه چنان است که کوفی بلکه بهوای نفس خویشتن او را به ایل دادی فرمود دروغ
 میگوئی من با خدا ویرا به ایل آدم نه بسبب متابعت نفس اگر خواهی صدق این سخن بر تو آشکار کرده
 هر یک قربانی پیش گذارند از آن هر یک پذیرفته شود و بی این زن سزاوارتر است چون قربانی کردند و با
 قایل قبول کشت لاجرم تعجب بر او آهنگ نمود و او را بکشت و اقم حروف گوید در آن عبارت که صاحب
 منج الصادقین روایت کرد که اگر چنین بودی در شرع ما تزویج برادر و خواهر را بودی بیرون از نظر نیست

احوال حضرت سید التاجین علیہ السلام

تفسیر

چو دادن خواهر قایل ابابیل و خواهر ابیل ابابیل دلیل این مطلب نمیشود مگر اینکه از روایت خبری
ساقط شده باشد یا تحریف و تصحیفی داشته باشد و علم خداوند در تفسیر صافی از تفسیر مطور است که از حضرت
سجاد سلام الله علیه بعد از ذکر قربانی قایل و ابیل مطور است و از این میرسد که در حدیث امام زین العابدین
علیه السلام قربانی اشارت رفته است با جمله نوشته است که فرمود **فَلَمْ يَدْرِكْ كَيْفَ يَقْتُلُهُ حَتَّى جَاءَ ابَابِيلُ**
فَعَلَهُ فَقَالَ صَعْرَ دَأَسَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ ثُمَّ اشْدَحَهُ فَلَمَّا قَتَلَهُ فَلَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ بِهِ فَجَاءَ غُرَابَانِ فَاقْتُلَا لِحَةٍ
قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ حَفَرَ الَّذِي بَقِيَ الْأَرْضَ مَخَالِيهِ وَدَفَنَ فِيهِ صَاحِبَهُ قَالَ قَابِيلُ يَا وَبِلَتِي الْآيَةُ
فَحَفَرْتُ لَهُ حَفِيرَةً فَدَفَنُوهَا فِيهَا فَصَارَتْ سُنَّةً يَدْفِنُونَ الْمَوْتَى فَرَجَعَ قَابِيلُ إِلَى آيَتِهِ فَلَمْ يَرَمْعَهُ هَابِيلُ
فَقَالَ كَلْ أَدَمُ أَيْنَ تَرَكْتَ ابْنِي قَالَ كَلْ قَابِيلُ أَرَسَلْتَنِي عَلَيْهِ رَاعِيًا فَقَالَ أَدَمُ انْطَلِقْ مَعِيَ إِلَى مَكَانِ الْقَبْرِ
وَأَوْجَسَ قَلْبُ أَدَمَ بِالَّذِي فَعَلَ قَابِيلُ فَأَمَّا بَلْعُ مَكَانِ الْقَبْرِ بَانَ اسْتَبَانَ قَتْلَهُ فَاعْرَضَ أَدَمُ الْأَرْضَ إِلَى
قَبْلِكَ دَمَ هَابِيلُ وَأَمْرَ أَدَمُ أَنْ يَلْعَنَ قَابِيلَ وَنُودِيَ قَابِيلُ مِنَ السَّمَاءِ لَعْنَتْ كَمَا قَتَلْتَ خَالَكَ وَلِذَلِكَ لَا
تَشْرَبُ الْأَرْضُ الدَّمَ فَانصَرَفَ أَدَمُ فَبَكَى عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً فَلَمَّا جَزَعَ عَلَيْهِ شَكَى ذَلِكَ إِلَى
اللَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ابْنِي وَاهِبْ لَكَ ذَكَرًا يَكُونُ حَقْدًا لِي هَابِيلُ قَوْلَكَ حَوَاغِدًا مَا زَكَاةً بَارَكًا فَلَمَّا
كَانَ الْيَوْمَ الشَّابِعُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا أَدَمُ إِنَّ هَذَا الْعِلَامَ هَبَّةٌ مَعْنَى لَكَ فَبَسَمَ هَبَّةً اللَّهُ فَمَتَّاهُ هَبَّةً اللَّهُ
یعنی چون چشم و حسد قایل بعبید و قبل برادر قایل کشتند و او را چگونگی کشتند یعنی آن زمان رسم کشتن
معمول بود پس شیطان بیاید و او را تسلیم نمود و گفت سر قایل را در میان دو سنگ بگذار و در هم فرو
کوب چون قایل در را بکشتند با جسدش چو سازد پس دو کلاغ بایدند و با هم قال نمودند چندانکه
یکی از دو کلاغ اندکیرا کشت و آن یک غراب که باقی مانده بود با چشمتی خود زمین را بکند و آن کلاغ کشته را در آن
کودال نهفته ساخت اینوقت چنانکه در کلام طیب مذکور است گفت و ای بر من آیا عاقل باشم که چون این کلاغ
اینکار بی پای برم و تن برادر خود را پوشیده دارم پس کودالی بکند و جسد برادر در آن پوشیده ساخت
و از آنوقت دفن کردن مردگان سنت است چون قایل بخدمت پدرش حضرت آدم شد فرمود بهم
چکری عرض کرد مرا فرستاده بودی که او را نگاهبانی کنم حضرت آدم علیه السلام فرمود با من بانگ کن که
قربانی شد راه سپار و در قبه مبارک آدم هم کشته شدن ابیل در افتاد چون بانگ رسید قتل ابیل
حضرت روشن کشت پس حضرت آدم لعن فرمود آن زمین را که قبول خون ابیل نمود و قایل را لعن فرمود
و از آسمان قایل اندک زد که ملعون کردیدی چنانکه برادرت را مقتول ساختی و از این روی که آدم آن
زمین لعن نمود زمین خون را نمی آساید با جمله حضرت آدم از آنجا که این کشت و چهل روز و شب بر ابیل نشاند
و چون بر مصیبت او سخت در دناک شد از این حال بجزرت ذوالجلال عرض شکایت عمال نمود پس فرمود
بدو وحی فرستاد که من فرزندی زنیه با تو عطا فرایم که از ابیل خلف باشد پس از حضرت خواهری که بر
مبارک و فرزندی متولد کشت و چون روز هفتم تولد او باز رسید خدای بآدم وحی فرستاد که این سپهر از جانب
من است و بخششی است از بهر تو پس او را هبته نام کن و حضرت آدم او را هبته نامید چنانکه از کتاب تاریخ

رَبِيعُ دَوِّمٍ اَزْ كِتَابِ شَكْوَةِ اَلْاَدَبِ نَاصِرِي

۸۳۳

و میرستفاد میبوده است که پنهان از پس قتل ایل بجزرت آدم غایت شد و نیز او را بزبان
 سریانی اوربایی ثانی گویند یعنی مسلم و آنحضرت از بطن جو ایهال بزاد در تغایر مطورا است که حمل اولاد حضرت
 آدم وی بود و اول صبی از اعیان اوست و هم اول کسی است از فرزندان آدم علیه السلام که غداش بحسن
 شکیب شک آگین گشت را تم سرف میگوید از این خبر معلوم میشود که این نسبت بدو تن از مردم نبی اسرائیل است
 بنیاید چه در عهد نبی اسرائیل بی خونها در عالم ریخته شده بود و قاتل در کار دفن مغول مخیر و بهوت نیگشت در
 کتاب حیوة القلوب مطورا است که طاروس در مسجد محرم جلوس کرده بود گفت اولی که در زمین ریختن
 ایل بوده و در آن روز ربع مردم کشته شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود چنین غیبت که وی گفته
 اولی خونی که در زمین ریختن خون خوابوده کاهیکه حایض کردید و در آنروز ششک یک مردم هر دوزیر اگر آرزو آدم
 و خود و سبیل ایل و دو خواهرش بودند بعد از آن فرمود که خداوند دو درشته بر قایل موکل فرموده که
 چون آفتاب طالع میثود او را با آفتاب بیرون میاورند و چون آفتاب فرود میرود با آفتابش فرود میزند و آفتاب
 با گرمی آفتاب بوی می افشانند تا روز قیامت در کتاب اصول کلی فی ازا بو حرمه ثمالی علیه الرحمه از حضرت علی بن
 الحسین سلام الله علیه نقل است که فرمود ان رجلا ركب البحر باهله فكثر يوم فلم ينج ثم كان
 في السفينة امرأة الرجل فانها تجت على الكوج من الواح السفينة حتى ألحقت الى جزيرة من
 جزائر البحر وكان في ملك الجزيرة رجل يقطع الطريق ولم يدع له حرمة الا انتهكها فلم يعلم
 الا والمرأة قائمة على راسه فرغ راسه اليها فقال اني ام حنة فقالت لانيه فلم
 يكلمها حتى جلس منها مجلس الرجل من اهله فلما ان هم بها اضطرب فقال لها مالك تضطربين
 فقالنا فرقت من هذا و اومات بيدها الى السماء قال قضعت من هذا شيئا قال لا وعزتي بالله
 فانك تفرقين هذا الفرق و لم تصعي من هذا شيئا و انما استكرهتك استكرها و انا والله اولي
 بهذا الفرق و الخوف و الحق منك قال فقام و لم يحدث شيئا و رجع الى اهله و ليس له فيه الا التوبة
 و المراجعة فبينا هو يمشي اذ ضاقه راهب يمشي في الطريق فحيت عليها التمر فقال الراهب للثابت
 ادع الله يظللنا بغمامة فقد حيت علينا الشمس فقال الثابت ما اعلم لي عند رب حنة فاجلس علي
 ان اسأله شيئا قال فادعونا و تؤمن انت قال نعم فاقبل الراهب يدعوا للثابت يومين فما كان باسرع من ان
 اطلقها غمامة فمشيا نحوها مليا من النهار ثم تفرقا فجاءه جاذبين فاخذ الثابت في جاذبه و اخذ الراهب
 في واحد فاذا الصحابة مع الثابت فقال الراهب انت خير مني لكنا سنجيب و لم يستجب لي فخيرني
 ما قيمتلك فاخبره بخبر المرأة فقال عفا الله لك ما مضى حيث دخلك الخوف فانظر كيف تكون فيما استقبل
 من غير مروي با اهل عيال خوشتن برشتی در دریا برشت و دریا کشتی را در چشم گت و از آنکه کشتی اندر
 زوجه نهد که تخته پاره از چوبهای کشتی تو سل از آن کرد اب تباهی بجزیره از جزایر بحرمانی جت بچکس
 و خان بود که در آنجزیره و آواک مردی را هنرن و بیباک تنهاک بود که پیش از این در پاک بود و در کتاب محراب
 الهی بیچگونگی کونای نداشت آسوده و بیخبر نگاه خورشید می مایه پیکرواهی سیمبر در فوار خویش بدید و سرپوش

حکایت ن کشتی

احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

۱۳۴

برکشید و گفت آیا از او سینه بر پاشی یا از پریان گفت آویز داده ام پس زبان لا و نم بر بست چون مردی با زنجی
نخایش با وی نشست و با خیرش و کلمه رانی دل بر بست و از پی کاسیانی برخواست آزن از این روز و از این حال
سخت مضطرب و پریشان گشت آن مرد چون نگران این تلق و اضطراب شد گفت این پریشانی و انقلاب چیست
و این دشت و اضطراب از کجاست آزن اشاره با سان کرد و باز نمود که بیم من از زردان بصیر است گفت تا کن
کرد این حال شنیده هیچ بر آنکه بهشی یعنی این حال اشتغال داشته و از مال زبانی یافته که اینک این دشت
و وحشت داری گفت سو کند بغزت خدای پر مونسین کوز اعمال گشته ام اینوقت آن مرد بهوش افتاد و گفت آیا
بیایستی تو اینگونه فاق و اضطراب گیری و از خدای اینچه بیناک بهشی با اینکه هرگز کرد این موز کردیده و سرتی با
چند ترابر تسبول این امر چاره نموده بهشم همانا سو کند با خدای من باین هم و اضطراب و وحشت و انقلاب از تو
سزاوار تر م پس دل از سلوب خاطر از مشهود بر گرفت و بدون اینک کلامی رانده و متنی بر گرفته باشد برخواست
برای و اهل خویش مرحت گرفت در حالتی که جرتوبت و بازگشت بدرگاه حضرت احدیت پیچ اندیشه شد
و در آنحال که راه سپرد ناگاه باراهی سینه پینه باز خورد و با یکدیگر را بسیار شدند و این هنگام از سورت
حرارت آفتاب بمرارت و جلالت افتادند در این باب او گفت ای جوان بزدان را بخوان تا امری برکشند و ارا
بسیه آن براحت آنگذ چ آفتاب نیک است و ارا بتب و تاب انداخته آن جوان گفت من در خویش کن داری
و علی صامح سراغ ندارم تا چنین جباری بضررت بگرم و از کرد کار قمار چیز را خواستارم
راهب گفت من زبان بدعا و توبه باین برکشای گفت چنین کنم پس راهب دعا کنان و جوان آهین کویان
گشت و ساعت غماه پدیدار و ایشان را بسایه برگزفت و مردوان مدتی از روز را در سایه روان بودند چون جاده
انهم جدا راه دو باشد آن جوان از راهی در راهب از دیگر راه روانه شدند این هنگام آن ابر با آن جوان روان گشت
راهب با وی گفت تو از من بهتر بهشی چه دعای تو مستجاب شد و دعای من مقبول گشت اکنون مرا از مجاری
حال و سرگذشت خویش خبر کوی پس آن جوان داستان خویش را با آزن با وی گفت راهب گفت تا ناخدا
خالی از اعمال گذشته تو بگذشت که یک خوف و خشیت خویش در دل تو بگذشت هم اکنون بر خویش از پناه
نگران مکنده باش ز اتم حروف گوید از فحوی کلام و ظاهر داستان چنان نمایان است که مرد را بهشی از او
بزدان بوده و از این کردار میخواست آن جوان را از شرمگونی کردار و بازگشت بگذراند قمار باز نماید و اندک
در کتاب تجارب الاثان از ابن بابویه از حضرت علی بن حسین سلام الله علیهما روایت که در بنی اسرائیل
مردی بگفتن دردی روزی میبندد یکسره کور مردمان بشکافی و از تن ایشان جاسه برداشتی تا هنگامی تنی از همسایگان
تن به بستر ناتوانی در آنگذ به بیم اندر شد که با یک برک دچار شود و گفتن زرد از وی گفتن باز باید پس ویر آنجا
و گفت باز کوی من در همسایگی تو با تو چون بودم گفت همسایس نیگوید مجاورتی بس بداشتی گفت آزن
با تو ام حاجتی است گفت بفرمای که بر آورده است مردی را در کفن نزد وی بگذاشت و گفت بر یک را خواهی و بهتر
بر گیر و آن یک برای من بگذار تا مر ابدان پوشند چون بگورم اندر نهند باری کور من مشکاف و کفنم بر گیرم کفنم
از در استماع و بیمار از در اصرار در آمد از آن وقت بهش را برگرفت با جمله از آن پس که بیمار جاسه بگوشید

کتاب تجارب الاثان

کفن

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۴۵

همی گفت اینم از پس بردگی چه داند از برش کفن بر گرفته ام یا بجای بر گذاشته ام پس برفت و کورسش بر شافت
 ناگاه آواز کسی بشنید که بروی بانک بزد که کن و او نیز سید و کتله بگذاشت و بگذشت و با فرزند ان خویش گفت
 من شمارا چگونه پدري بودم گفتند پدري نیکو گفت باشما حاجتی دارم و میخواهم بر آورده دار بد گفتند بگوی
 تا آن کنیم که آن خواهی گفت میخواهم چون میرم تم را بسوزید و چون بوتم استخوانهایم را بگوید و بنکامیکه
 بادی تندوزان باشد یک نمد آنرا کتر از درینا بان باد و نمیی دیگر را در دریا آب دهید گفتند چنین کنیم
 با بچه از آن پس که بر دو بویلتش کار کردند ایزد چون با امون فرمان داد که آنچه از این خاکستر در تو پر کند
 است که در دو دریا امر فرمود که آنچه در تو باشد و اہم ساز پس آن شخص از نده ساخت و فرمود تو را چه باعث
 کشت که وصیت بر این سیمت گذاشتی عرض کرد بغرت و طلال تو از بیم تو چنین کردم فرمود چون از
 خوف من این کار بپای آوردی ضمان تو را از تو رضی و خوف تو را با منی مبتدل و گناہان تو را آرزیده
 گردانم در کتاب اول جوتہ العلوب بسند صحیح از ابو حمزہ ثمالی مرویست که روز جمعہ در مسجد بنہ نماز
 صبح ابا حضرت امام زین العابدین علیہ السلام بپای بردم و چون آنحضرت از نماز و تہتیب و غبت
 یافت و جانب سرای گرفت در حضرتش برقم آنحضرت کتیک خود سکنی نام را طلب کرد و فرمود ہر
 سائلی باین در بیاید البتہ اورا طعام بدهید کہ امروز یوم جمعہ است عرض کردم چنین نیت کہ ہر خواہندہ کہ سائل
 نماید مستحق باشد فرمود ای ثابت بیم دارم کہ پارہ از انانکہ سائل میکند مستحق باشد و ما اورا طعام کنیم
 پس نڈل شود آنچه یعقوب و آل یعقوب نازل کردید البتہ طعام بدهید ہانا یعقوب ہر روز کو سفیدی می کشت
 و بقصدی میداد پارہ از انرا پارہ را خوشتر و جلال خود تناول نمود پس در شب جمعہ ہنگام افطار سائل بپوشی
 روزہ داری مسافر و غریب کہ در حضرت خدای منزلی عظیم داشت ہر در سرای یعقوب علیہ السلام کہ کشت و
 کہ طعام بدهید سائل غریب مسافر از زیادتی طعام خود و چند نوبت این صدا بر کشید و ایشان می شنید
 و حق اورانمی شناختند و غلغله باور نمی داشتند و چون نوید شد و ظلمت شب اورا در سپرد گفت انا نند و انما
 پر اچون پس بگریست و از کسکی خود بخدای شکایت برد و ہچنان باشکم گرسند بخت و روز دیگر بر روزہ
 بود و شکبانی نمود و پانچ خدای ای بسکذاشت و یعقوب آل یعقوب آتش سیر بختند و چون با داد
 چہرہ برکشاد زیادتی طعام نزد ایشان بازہ بود پس خدای تعالی در صبح آتش با یعقوب وحی فرستاد کہ
 یعقوب ہانا خوار ساختی بندہ مرا بذلتی کہ بآن سبب ختم مر ابوی خود بر کشیدی و مستوجب ادیب من
 شدی و عقوبت و ابتلای من فرسوز و بر فرزندان تو فرود بخوابد کہ دید ای یعقوب ہر سیکہ محبوب ترین
 پیغمبران من در پیشگاہ من و کہ ای ترین ایشان در حضرت من کسی است کہ بر مساکین و چارکان بندگان
 من رحم کندہ ایشانرا بخود نزدیک و اطعام نماید و پناہ و امید گاہ ایشان باشد ای یعقوب آیا رحم نیاروی بر
 زبیاں بندہ من کہ در عبادت من کوشش نمایند و بانذکی از طلال دنیا فاعث کنند است در شب گذشتہ در
 مشکامیکہ بر در خانہ تو ہنگام افطارش بگذشت و بر در سرای تو فریاد بر کشید کہ اطعام کن سائل غریب را
 گذرمی قانع را و شما اورا بسج طعام ندادہ اوانا اید را چون گفت و حال خود را با شکایت کرد و کرسند

کتابت حضرت شیخ
 با نقیہ

احوال حضرت سیدنا جبرئیل علیه السلام

۸۴۶

بخواید و مر اسپاس گذاشت و سببش روزه داشت و تو و فرزندانت سیر بخوابیدید و با داد قبول طعام شما نزد شما بمانده بود که نمیدانی ای یعقوب که عقوبت و بلا بدوستان زودتر میرسد از دشمنان من و این سبب لطف و احسان من است نسبت با دوستان خود و استدراج و امتحان من است بدشمنان خود بعزت خود که سوز میخیزم که بلای خود را بر تو فرود میکنم و تو را و فرزندان تو را نشانه سهام مصیبات خود میفرمایم و تو را در مصیبت و آزار خود درمی افکنم پس بلای من میآید و بقضای من رهنی شود یا بوحوزه عرض کرد فدای تو شوم یوسف در چه حکام آن خواب بید فرمود در همان شب یعقوب و آل یعقوب نیز فریاد کردند بختند چون حضرت یوسف آن خواب دید و با داد چهره بگشود و در حضرت پدر از آن خواب دانستند که گفت ای پدر بخواب اندر چنان بیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه مرا سجده کردند چون یعقوب آن خواب از یوسف بشنید از آن وحی که بدو رسیده بود که مستعد باشی با یوسف فرمود از آن خواب با برادران دانستند کن که مرا بچشمی آید از پی بلا که تو کید و کین و زندقه آید یوسف با من وصیت کا ز کرد خواب خویش را با برادران در میان نهاد با بچله امام زین العابدین علیه السلام میفرماید بختیابی که بر آل یعقوب فرود کرد دید جد برادران یوسف با یوسف بسبب آن خواب یوسف بود پس غلبت یعقوب با یوسف بر اخرون گشت چه دریم شده بود که آن وحی بدو رسیده بود که مستعد بلا باش در باره یوسف باشد از این روی رحمت آن حضرت با یوسف اخرون از دیگر برادران بود چون برادران یوسف نگرستند که یعقوب یوسف هر زمانه و در حضرت پدر از ایشان که میترانست ایشان را دشوار افتاد و در میان مشورت سخن کردند و گفتند یوسف در آن خواب با اینکه هر دو طفل هستند و بکار نمیآیند از آنکه تو نموند و بکاریم در حضرت پدر محبوب تراند همانا پدر ما در این امر در ضلالتی روشن و گمراهی آشکار است بکشید یوسف را یا بکشید او را در زمین دور از آبادانی تا یوسف در هر شفقت پدر شما اختصاص یابد و با دیگرش رومی نباشد و از پس این کار رتوبت و انابت روید و صالح شوید پس در حضرت پدر سخن کردند و گفتند ای پدر از روی ما را بر یوسفین نقرانی و او را با ما نترستی با اینکه با ما است ناصح و خیر خواه او هستیم با دادان او را با ما روان کن تا از میوه بخورد و بازمی کند همانا او را از این که کردی بدو رسد خطه گفتند ای یوسف فرمود نادیدن و مغارتت یوسف مرا باند و میا گفتند و بیمی دارم که اگر او بخورد و شاه از وی قائل باشیید با بچله آن حضرت مضایقت داشت که مباد آن بلا از جانب خدا در باب یوسف باشد چون یوسف را از جمله فرزندان بیشتر دوست میداشت روان خدا و قدرت و قضای او غالب شد و یعقوب سواد حکم جاری خدا کی زاد باره او یوسف و برادران از خود یوسف دفع کند لاجرم با اینکه او را کرده بود و در باره یوسف از جانب خدا می نظر بلا نمود یوسف با ایشان باز گذاشت چون ایشان از خانه بیرون شدند یعقوب پیافشید و بسرعت از پی ایشان شتاب گرفت چون با ایشان رسید یوسف را بستند دست در گردنش در فلکند بگریست و دیگر باره با ایشان بداد و باز گشت پس ایشان روان شدند و یوسف را بسرعت بردند اما با و محبوب دیگر باره باز آید و یوسف را از ایشان باز کرد و دیگر با ایشان باز نهد با بچله ایشان چون یوسف را نیکو در بر بردند در میان پیشه دخل کردند گفتند یوسف را یکشیم و در زیرین درخت میا کشیم و در شب او را گریه میخورد و بزرگ آنرا گفت بکشید یوسف را لکن اگر خواهد از پدرش جدا سازید در بر جایش نشینید تا باره از مردم قافل او را از